

نقطه عطف و تحول ژرف

بهاء‌الدین خرمشاهی

در فرهنگ‌نگاری فارسی

امید به تشویق فراوان ببرد
کز سرزنش اهل نظر جان ببرد

کوشنده چو کار خود به پایان ببرد
فرهنگ‌نویس آرزویش این است

ترجمه منظوم سخن سمیوئل جانسون

۳۵۲

مقدمه

تألیف و طبع و نشر فرهنگ فارسی عامیانه، طرحی ده ساله، اثر استاد ابوالحسن نجفی، که در سیزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران از سوی نشر نیلوفر در اردیبهشت ۱۳۷۹ ش عرضه شد، رویدادی فرخنده و کم‌نظیر در تاریخ فرهنگ‌نگاری رسمی زبان فارسی، که عمری هزار ساله دارد، و تاریخ فرهنگ‌نگاری زبان غیررسمی عامیانه که عمرش یکصد سال است، به شمار می‌آید. دست مؤلف کوشا و کاردان، و نیز ناشر با تجربه و باسلیقه این اثر مریزاد.

□ همه زبانهای زنده و جاندار و استخواندار جهان دارای دو لایه یا دو وجه زبانی است که بر سر تعریف آن میان اهل فن اختلاف نظرها هست. اما آنچه مقبول و بدون اختلاف است این است که لایه یا وجه اول زبان رسمی (formal) یا معیار (Standard) یا (official) است، و لایه یا وجه دوم و موازی و همزاد و همزیست آن زبان غیررسمی (Sub - Standard یا informal) است (که به آن Commom، familiar non - official [خودمانی] و colloquial [محواره‌ای] نیز می‌گویند).

این دو وجه یا لایه یا دو زبان همزاد و همزیست، از آغازهای هر زبانی از جمله فارسی وجود دارد. زبان عامیانه، ابوابجمعی و جزو خانواده زبان غیررسمی است. زبان گفتاری همان است که استاد نجفی هم به حق آن را دارای دو شیوه بیانی یعنی دو زیرمجموعه مهم دیگر می‌شمارند یکی «زبان روزمره» و دیگری «زبان عامیانه». زبان محاوره گاه فاصله چندان، یا قابل

ملاحظه‌ای از زبان رسمی ندارد. درسها، سخنرانیها (که در انگلیسی lecture به هر دو اطلاق می‌گردد) زبان یا بهتر است بگوییم بیان اخبار و اکثر برنامه‌های رادیو و تلویزیون همه محاوره است، اما لزوماً به زبان عامیانه نیست. این حرف و حکم که بگوییم زبان / بیان محاوره (گفتاری) گسترده‌تر / عامتر از زبان / بیان عامیانه است درست است اما درست و درمان نیست و با دقت لازم و کافی رابطه این دو نوع «زبان» را روشن نمی‌کند. یک نوع بیان یا توسعاً زبان دیگر هم وجود دارد که همسایه دیوار به دیوار زبان عامیانه است و آن اصطلاح / اصطلاحات (idiom(s) یا تعبیر / تعبیرات اصطلاحی (idiomatic expression(s) است که در هر زبانی از جمله فارسی، عربی و زبانهای اروپایی بخش معظمی از زبان محاوره و زبان عامیانه را تشکیل می‌دهد. و چون بخش معظم و بلکه اعظم فرهنگ فارسی عامیانه که سراپا عامیانه انگاشته می‌شود، اصطلاحی است و بیان یا تعبیر اصطلاحی عامتر از زبان / بیان عامیانه است، زیرا هم در محاوره و هم در زبان رسمی حضور دارد و چون ناقد - راقم این سطور - این جنبه یا این بخش از فرهنگ فارسی عامیانه را جزو مهمترین و بلکه مهمترین ویژگی ساختاری و ساختار ویژه این فرهنگ می‌دانم آن را جسته و گریخته مطرح نمی‌سازم و در جای خود، به هنگام برشمردن این بحث و مبحث و موجودیت زبانی بسیار مهم که در فرهنگ‌نگاری رسمی (معیار)، و غیررسمی (از جمله عامیانه) فارسی نه از سوی فرهنگ‌نگار، نه مخاطب و نه ناقد توجه کافی و حتی لازم به آن نشده، و چنین پدیده‌ای ناپدید می‌نموده است، بدون هول و ولا و سَمبَل‌کاری، طرح خونسردانه آن را تا بخش بعدتر این مقاله به تأخیر می‌اندازم.

واژگان عامیانه، موجودات زبانی همزاد و همانند فراوانی دارد از مثل [که به غلط و تسامحاً ضرب‌المثل = مثل زدن، گفته می‌شود و حتی عربها هم این غلط مشهور را به سهم خود رواج داده و به رسمیت شناخته‌اند و ما هم در این مقاله، درست همانند کاربرد رسمی و محاوره‌ای و کتبی فارسی آن هر دو را به یک معنی می‌گیریم] تا تعبیرات مثل‌گونه‌ی ضرب‌المثل‌وار، تا کلمات سائر، تا کلمات قصار، تا زبان‌واره Jargon یعنی زبان اصطلاحی یک رشته یا یک جرگه اعم از رسمی یا غیررسمی، علمی یا غیرعلمی. دلیل ما این است که مقصود ما مثل‌شناسی / پژوهی یا تتبعات زبانشناختی و بلاغی نیست، و فقط با آنچه که فرهنگ فارسی عامیانه در بردارد، کار و سر و کار خواهیم داشت. اگرچه بین این موجودات زبانی که غالباً کنایی - مجازی‌اند، و واژگان عامیانه و تعبیرات اصطلاحی (که این دو بدنه اصلی و نود درصد محتوای فرهنگ مورد بحث و بررسی را تشکیل می‌دهند) فرق فارق و مرز مشخص و شسته - رفته‌ای نیست. همین است که استاد نجفی با وجود اعلام صریح به پرهیز از مثلها صدها مثل به این فرهنگ راه داده‌اند، و اگر فرصت باشد، جزو انتقادات به آن خواهیم پرداخت.

معروف است که «زمان» و عینی یا ذهنی‌انگاری آن یکی از دشوارترین مسائل و مباحث فلسفه در طی سراسر تاریخ بیست و پنج قرنۀ آن و بلکه حتی از عهد فلاسفۀ پیش از سقراط بوده است. هنوز هم فهم ماهیت آن معضلی برای فیزیکدانان نظری و فیلسوفان است. نیز معروف است که قدیس آوگوستینوس / سنت اوگوستن (۳۵۴ - ۴۳۰ م) گفته است: من تا وقتی که از خود نپرسیده‌ایم، یا دیگران از من نپرسیده‌اند که زمان چیست؟ معنا و مفهوم آن را به روشنی درمی‌یابم و می‌شناسم، اما تا بپرسم یا بپرسند، ناگهان همه چیز تیره و تاری می‌شود. حالا حکایت ماست. ما هم قبل از آغاز این بحث و بررسی می‌دانیم که واژه / واژگان / تعبیر عامیانه چیست، ولی تا بپرسیم و بنای بحث و فحص را بگذاریم، مثل عشق است که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها. حتی بنده معتقدم تعبیر زبان عامیانه (در هر زبانی) غلط است. ما نمی‌توانیم بگوییم، یعنی درست نیست که بگوییم ما یک زبان رسمی / معیار فارسی داریم و یک زبان غیررسمی / عامیانه فارسی. زیرا در آن صورت دو زبان فارسی خواهیم داشت. ما و سایر ملت‌ها و صاحبان زبان، یک زبان داریم، که دو بدنه / جنبه یا لایه دارد که همزاد و همزیست و همراه و جدایی‌ناپذیرند. یکی بدنه / جنبه / بیان / سویه / لایه رسمی یا معیار، دیگری بدنه / جنبه / بیان / سویه / لایه غیررسمی که واژه یا تعبیر عامیانه زیرمجموعه و ابوابجمعی دومی است.

حال، به قول از ما بهتران پس از این تحریر محل نزاع و تنقیح مناط، یا به قول خودمانی پس این از سینه صاف کردن، بحث را به مسیر اصلی می‌اندازیم.

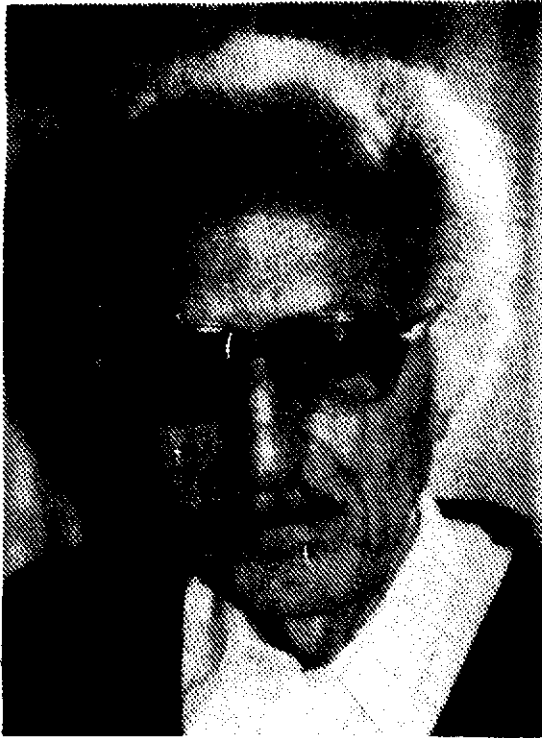
استاد نجفی بدون مته‌گذاری به خشخاش و موشکافی و سواس‌آمیز تعریفهای کوتاه و روشنی، هم از واژه / تعبیر عامیانه، و هم اصول و مبانی و روش و منابع کار خود به دست داده‌اند. بهتر است رأی و نظرهایشان را بگذاریم برای آخر؛ و نظر به اهمیت جدی مسأله اصطلاحات / یا تعبیرات اصطلاحی باز یادآور شویم که ایشان به این قلم مهم از درونمایۀ کتاب، خود اشاره نکرده‌اند که ما آن را جزو محاسن و مزایا یاد خواهیم کرد، ان شاء الله همه این نکته‌ها و گفته‌ها و نکته‌های اساسی مربوط به ارج و ارزیابی این فرهنگ که از بیان بعضی کمبودها و کاستیها یا نابسامانیها هم خالی نیست، مشروحاً گفته خواهد شد. زیرا اینجانب از روزی که این فرهنگ ممتاز و متمایز منتشر شد در آن از هر لحاظ بر وفق موازین علمی فرهنگ‌نگاری، و به ویژه فرهنگ عامه ژرفکاو و یادداشت‌برداری کرده‌ام و انبوه یادداشتها و برگه‌هایی که از تتبع در این فرهنگ برداشته‌ام، حتی برای نگارش کتابی دوپست صفحه‌ای و تخصصی و فنی کفایت می‌کند.

ابتدا باید این بحث را که به شیوه‌ای جسته - گریخته آغاز کردیم به سامانی برسانیم که واژه /

واژگان عامیانه چیست. و عمدتاً از منابع فارسی استفاده می‌کنیم و به منابع انگلیسی هم ناخنک می‌زنیم.

شادروان دهخدا که پس از محمدعلی هبله‌رودی (یا حبله‌رودی) صاحب مجمع‌الامثال (تدوین ۱۰۴۹ ق) و جامع‌التمثیل که کهن‌ترین فرهنگ‌های امثال فارسی است (تدوین ۱۰۵۴ یا ۱۰۵۱ ق)، در امثال و حکم خود که نخست بار در سال ۱۳۱۱ ش منتشر شده با آنکه واژگان و عبارات و تعابیر اصطلاحی و عامیانه بسیار دارد، دربارهٔ آنها و نه حتی محتوای اصلی کتابش یعنی مثل یا ضرب‌المثل تعریف به دست نداده است. و این کتاب راهگشای مهم بی‌مقدمه منتشر شده است. ولی در لغتنامهٔ عظیمش لغات عامیانه را عالماً و عامداً راه می‌دهد. هر محقق اهل ذوقی که شیفتهٔ کندوکاو در واژگان عامیانه است می‌تواند فی‌المثل واژهٔ اصلی «سر» را با ابوابجمعی و من تبعش در لغتنامهٔ دهخدا و فرهنگ استاد نجفی مقابله کند که هر دو دولاً پهنا هستند. دهخدا می‌نویسد: «عامه همیشه واضعین لغتند، مفاهیمی را درک می‌کنند و الفاظی دراز از آن مفاهیم ادا می‌کنند، [که] هر یک با ذوق صاحبان آن زبان راست آید برجای می‌ماند. اینک بیش از هزار سال است که این الفاظ متراکم شده و اریاب قلم از استعمال آن پرهیز می‌کنند، لکن بی‌شک آن الفاظ باید در تداول خواص درآید و در لغتنامه‌ها درج گردد. کلمات بسیاری در تداول عوام است که گاهی مرادفی در زبان ادبی دارد و گاه ندارد. و برای توانگر شدن زبان، استعمال هر دو نوع آن کلمات به گمان من لازم است از این‌رو از آنها آنچه را که به خاطر آمده در این کتاب گرد کرده‌ام، مانند «تيله» که به معنای قطعات شکستهٔ سفال است و مرادفی برای آن نیافته‌ام، یا «جخند» [/ جخت، مثل نُشُد / نُشْتُ] که به معنی به زور، مگر و منتهی است.^۱ [تیز پڑوهندۀ علاقه‌مند می‌تواند مثلاً انواع آشها مثل «آش پشت‌پا» و غیره را در لغتنامهٔ دهخدا با فرهنگ فارسی عامیانه جست‌وجو و مقابله و مقایسه کند].

باید این دید علمی و عینی و پیشرفتهٔ شادروان دهخدا را ارج نهاد که لغات عامیانه و فراتر از آن لغات غیررسمی را از لغات رسمی هیچ‌زبانی از جمله فارسی فروتر یا پست‌تر نمی‌شمارد. حدوداً ۳۰ تا ۴۰ درصد زبان گفتار / محاوره را زبان عامیانه تشکیل می‌دهد، و گاه هست که از کاربرد لغات عامیانه گریزی نیست و افادهٔ معنا و مرام با بیان غیررسمی از واژهٔ عامیانه گرفته تا زبان‌واره تا کلمهٔ سائر تا عبارت یا تعبیر اصطلاحی (که ان‌شاءالله به آن بیشتر خواهیم پرداخت) تا مثل / ضرب‌المثل بهتر از زبان رسمی است و چه بسا عبارات و تعبیراتی در زبان رسمی، مثل یا ضرب‌المثل می‌شود و هم در حوزه رسمی زبان یا زبان رسمی به کار می‌رود، و هم حوزهٔ غیررسمی زبان یا زبان غیررسمی (از جمله عامیانه) و در این زمینه کتابهای بسیاری مانند ارسال المثل در مثنوی، با شرح و توضیح علی‌رضا منصور مؤید یا صراحی می‌تاب ارسال‌المثل در شعر



○ استاد ابوالحسن نجفی

حافظ از خانم فرشته سپهر، و فرهنگ عامه در اشعار فارسی شهریار، تألیف مرتضی ذبیحی، و دهها نظیر آن در مورد آثار ادبی منظوم و منثور فارسی داریم. می‌توان گفت در حدود یکهزار جمله به صورت کلمه سائر یا قصار از گلستان سعدی به زبان عامه راه یافته است و بنده در تعلیقاتی که در تصحیح دوم از کلیات سعدی (نشر ناهید ۱۳۷۵) نوشته‌ام به آنها اشاره کرده‌ام. همچنین بالعکس از زبان عامه و عامیانه هم چه بسیار ساخته‌ها که می‌کوچد و از حوزه غیررسمی به حوزه رسمی می‌رود. فی‌المثل آب‌گرم‌کن، آب‌سردکن یا چرخ گوشت، مخلوط‌کن، چراغ الکلی و چراغ زنبوری و دهها نظیر آن که همه در فرهنگ فارسی عامیانه آمده است، در اصل ساختار سهل‌گیرانه و خودمانی عامیانه داشته اما امروزه دیگر در زبان رسمی و رسانه‌ها و نشریات و کتب به کار می‌رود، بی‌آنکه کسی آنها را عامیانه تلقی کند.

شادروان سعید نفیسی، در مقدمه‌اش بر فرهنگ عامیانه (امثال، لغات و مصطلحات، اثر یوسف رحمتی) نوشته است: «... در هیچ زبانی به دو دسته از کلمات یعنی فصیح و عامیانه نمی‌توان قائل شد. اصلاً عامیانه یعنی چه؟ هر چه مردم کشوری برای ادای مقصود معینی ادا می‌کنند، زبان آن مردم و آن کشور است، و از مردم در سخن گفتن گواهی‌نامه لیسانس یا دکتری و یا شهادت‌نامه شاعری و نویسندگی نمی‌توان خواست. البته تلفظ عوام را نمی‌توان نوشت؛ و مثلاً نمی‌توان «دیفال» را به جای «دیوار» یا «نخر» را به جای «نرخ» یا «عسک» را به جای «عکس»

ضبط کرد. اما به چه دلیل وقتی که به جای این اصطلاح «پالانش کج است»، اصطلاح دیگری در فارسی نیست، نویسنده از استعمال آن ممنوع باشد؟ [سپس مثالهایی از واژگان عامیانه به میان می‌آورد که نبودن آنها در شعر فصیح و قدما، دلیل بر ناروایی کاربرد آنها نمی‌شود. مانند لوله‌نگ، بادکنک، زالزالک، ازگیل، گیوه، چهارقد، جاجیم و زیلو؛ و چنین سخن خود را دنبال می‌گیرد]... اینک که ما مطلبی داریم که برای ادای آن به این کلمات محتاجیم، هیچ چیز ما را از تفوه بدانها یا نوشتن آنها نمی‌تواند مانع شود، و اصلاً نباید مانع شود وگرنه تا دامنه قیامت، دست و زبان، در سخن بسته خواهد بود...^۲.

شادروان یوسف رحمتی که از نخستین فرهنگ عامیانه‌نویسان است، و بخشی از مقدمه مرحوم سعید نفیسی را بر کتابش، فرهنگ عامیانه، نقل کردیم، می‌نویسد: «اصل اساسی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که کلمات چه رسمی و چه عامیانه بر یکدیگر امتیازی ندارند و همگی آنها برای بیان مقصود به کار می‌روند و هر کلمه‌ای که بهتر ادای مقصود را بکند همان را باید به کار برد...»^۳.

محمدعلی جمال‌زاده که همانند دهخدا و صادق هدایت و عبدالله مستوفی و جعفر شهری شیدایی و شیفتگی غربی به کاربرد واژگان عامیانه داشت در فرهنگ لغات عامیانه خود، در مقدمه محققانه و پر بار و یکصد صفحه‌ای اش نوشته است: «... اینک - ۱۳۳۸ ش - گذشته از آنکه صدها کتاب با استعمال آن کلمات [= واژگان عامیانه] به کار رفته در یکی بود یکی نبود] منتشر گردیده است و روزنامه‌ها و مجلات فارسی دیگری به هیچ‌وجه از استعمال آنها اجتناب و پرهیزی ندارند، بلکه برخلاف، [= برعکس] آوردن این گونه کلمات و اصطلاحات عوامانه را در ضمن مقالات نوعی از «تجدد» پروری و به قول فرنگیها «کوکتوری» و خودنمایی و آزادمنشی می‌شمارند. رجال و شخصیت‌های زبده و ممتاز ما نیز از استعمال آنها حتی در نطقها و خطابه‌های رسمی خود مضایقه ندارند. چنانکه مثلاً آقای سیدحسن تقی‌زاده، در ضمن نطق خود در مجلس شورای ملی در روز ۲۲ بهمن ۱۳۱۰ ش کلمه «دلخوشکنک» و در کتاب بی‌نظیر خود گاهشماری (تهران، ۱۳۱۷ ش، ص ۳۴۵) کلمه «سراست» را استعمال نموده است. مرحوم فروغی (ذکاءالملک) هم در مجلس شورای ملی کلمه [سنبل] / «سَمْبَل» [= به معنای از سر واکردن، شلخته‌کاری، نامسئولانه و بی‌دقت کارکردن] را استعمال نموده و امروزه دیگر استعمال این نوع کلمات و اصطلاحات به قدری وسعت یافته که می‌توان گفت قلاع و مستحکمات پاره‌ای شترمآبیهای ادبی سابق در هم شکسته است...»^۴.

[شترمآبی: هیمنه و اِبهتِ تصنعی (در رفتار یا در کلام) ← فرهنگ فارسی عامیانه؛ در فرهنگ لغات عامیانه، اثر خود شادروان جمال‌زاده این کلمه چنین تعریف شده است: داشتن طمأنینه و

مرحوم جمال‌زاده به دنبال این سخنان، فهرستی ویژه به دست داده که اگرچه آوردن آن در این مقاله و در اینجا جنبه از این شاخ به آن شاخ رفتن دارد، ولی اهل فن و خود استاد نجفی وقتی که آن را ببینند یا بازبینی کنند، به اهمیت و فایده آن اذعان خواهند کرد. سیاهه‌ای از ۷۱ واژه آورده و تصریح کرده است «هر چند مقداری از آنها در فرهنگها و لغتنامه‌ها نیامده، ولی معمول و در افواه متداول است بدون آنکه عوامانه [= عامیانه] باشد...»^۵ و سپس آن سیاهه را به دست داده‌اند که در یک ویرانداز اولیه به نظر بنده چنین آمد که استاد نجفی بین ۸۰ تا ۹۰ درصد آنها را عامیانه تلقی کرده و در فرهنگ خود آورده‌اند، و ما چون تنبلیم به طرف سایه نمی‌رویم، تا سایه خودش به طرف ما بیاید. یعنی این سیاهه ۷۱ قلمی را در بخش یادداشتهای پیوست مقاله حاضر می‌آوریم، اما بررسی و پژوهش آن را می‌گذاریم به عهده همان قهرمان داستانمان که پژوهنده‌ای سختکوش است و پیزی کار کردن دارد و پهلوان پنبه نیست.^۶ اما برای تغییر ذایقه خوانندگان خوب است، این مطلب را بگوییم که از سر شیطنت، و زیرجلکی، نمونه‌وار، ده - دوازده واژه از این سیاهه را در فرهنگ خود استاد جمال‌زاده جست‌وجو کردم و با کمال تعجب دیدم که در حدود نیمی از این لغات در این فرهنگ آمده و تعریف درست و درمانی هم برای آنها کارسازی شده است. و این از آن جهت است که کار تدوین و تعریف این فرهنگ را استاد محجوب عهده‌دار بوده است، نه خود شادروان جمال‌زاده که فقط مدخلهای خام را به دست داده است. حال پس از این یللی و تللی و بازیگوشی و طفره و تفریح پژوهشی برگردیم و به خودمان افسار بزنیم و ساقه اصلی بحثمان را که تعریف و بررسی در ماهیت واژه / واژگان عامیانه بود دنبال بگیریم. اما آن نکته که اصل بود ناگفته بماند، و آن این که مرحوم جمال‌زاده قربان جدش بروم، در مقدمه ۱۰۴ صفحه‌ای خود، که سرشار از مصادیق و نمونه‌های واژگان عامیانه است تعریفی از مفهوم و معنای واژه عامیانه به دست نداده است، همین بود که ما می‌هرز می‌پریدیم و به این در و آن در می‌زدیم و ندانم‌کارانه، پشت به مقصود پیش می‌رفتیم.

سپس از نظر ترتیب تاریخی به فرهنگ امثال فارسی (امثال، ضرب‌المثلهای، حکم، خرافات، و فولکلورهای [؟] رایج و منسوخ) گردآوری و تدوین آثار یوسف جمشیدی پور می‌رسیم (تهران، فروغی، ۱۳۴۷). دریغ از یک ورق مقدمه، یا چهار انگشت مطلب به عنوان سینه صاف کردن. این ناخن خشکی، چنانکه خواهیم دید، ابتلای عام فرهنگ‌نگاران است.

از این به بعد بهتر است کتابهایی را که مقدمه ندارند یا دارند و تعریف ندارند (مانند کتاب کوچه (ی) استاد احمد شاملو که لولهنکش خیلی آب و ر می‌دارد) از صف بیرون نکشیم، و خجالت ندهیم. ولی باید اشاره‌وار به اهمیت و ارجمندی کتاب کوچه که در دست تکمیل و

تدوین است و تاکنون ۹ دفتر از آن منتشر شده اذعان کنیم و آرزومند تکمیل آن باشیم. اما گفتنی است که کتاب کوچک، بیشتر فرهنگ عامه است تا عامیانه. این کمی و کاستی در هر حال یک معنایش این است که این دست یا دسته از فرهنگنویسان، دانش فنی و تخصصی درباره کار خود ندارند. یا از سر خاکشیر مزاجی، همه را مانند خود بحرالعلوم و نخوانده ملامی دانند، که نیازی به این بحثهای پرطمطراق - که آنها شپش‌گشی می‌دانند - ندارند. بسیاری از مقدمه‌ها هم در واقع نوعی خاتمه‌الطبع است که در آغاز کتاب آمده است و در حکم چرخ پنجم و رعد و برق بی‌بازان است.

فرهنگ معاصر (شامل لغات و ترکیبات عامیانه و واژه‌های نو و متداول در آثار نویسندگان معاصر فارسی) تألیف دکتر رضا انزابی‌نژاد و دکتر منصور ثروت (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶). تجدید چاپ با افزایش و ویرایش و پیرایش بسیار و تغییر تقدم و تأخر نام مؤلفان در سال ۱۳۷۷ توسط انتشارات سخن، فرهنگی است پرپیما و پس از فرهنگ جمال‌زاده، و پیش از دو فرهنگ الف) فرهنگ فارسی عامیانه ب) فرهنگ فارسی امروز تألیف دکتر غلامحسین صدری افشار و نسیرین و نسترن حکمی، بهترین فرهنگ در بردارنده لغات محاوره و اصطلاحات و واژگان عامیانه، با ذکر منابع و تفحص در دهها اثر است. مؤلفان اقولی آورده‌اند که تعریف مستقل و مستقیم واژگان عامیانه نیست، اما فایده جنبی دارد. «فرهنگ حاضر شامل است بر: الف) لغات و ترکیبات عامیانه، خواه آنچه قدیم و کهن است و هنوز کاربرد دارد مانند «شب هفت»، «کلاه سرکسی گذاشتن»، خواه آنچه جدید و متأخر است، مانند: «ریقماسی»، «دور برداشتن». ب) کلمات بر ساخته و مستحدث که اخیراً باب و متداول شده مانند: دمپایی، دِهه، نیمرو، چرچری و اصطلاحات جدید عامیانه، مانند: «چانه در چانه گذاشتن» [دهن به دهن دادن؟ خود مؤلفان این مدخل را در متن فرهنگ چنین معنی کرده‌اند: هم صحبت شدن، بحث و جدل کردن. و شاهدی از عقیل، عقیل اثر جناب دولت‌آبادی در تأیید آن نقل کرده‌اند]. و یا ترکیبات و کلماتی که از زبان محاوره وارد داستان کوتاه و بلند شده است. بدین ترتیب، فرهنگ حاضر را می‌توان مکمل فرهنگ لغات عامیانه جمال‌زاده دانست [که ادعایی فروتنانه و درست و راست است]. غرض ما نیز در واقع گردآوری و سیعتر لغات عامیانه بود. ولی با توجه به اینکه هنوز مرزهای دقیق لغات عامیانه و رسمی در ابیات ما، همچون زبان انگلیسی و فرانسه، روشن نیست، و ما نیز نتوانستیم به نتیجه قطعی در تعیین چارچوب درست لفظ «عامیانه» برسیم. بنابراین نام فرهنگ حاضر را «فرهنگ معاصر» نهادیم». (مقدمه مؤلفان، ص ۵ - ۶).

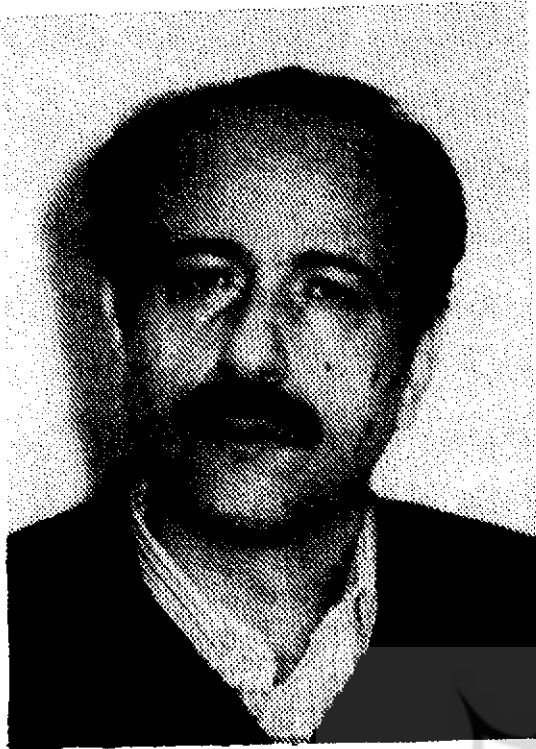
بعد از طبع و نشر ضرب‌المثلهای مشهور ایران، گردآوری غلامرضا آذرلی که مقدمه دارد و تعریف چه از ضرب‌المثل، چه از واژه عامیانه ندارد، به کتاب فرهنگ مثلها و اصطلاحات متداول

در زبان فارسی، گردآورنده: دکتر مهندس صادق عظیمی می‌رسیم. (شامل حدود ۸۲۰۰ مثل و اصطلاح. و نزدیک به ۱۸۴۰ شعر و بند و اندرز و ۱۲۰ داستان مرتبط با مثلها. کتاب اول (تهران، نشر قطره، ۱۳۷۲). نظر به نوعی همبستگی که بین مثل و تعبيرات و اصطلاحات عامیانه وجود دارد از تحقیق جامع و علمی مؤلف این کتاب، این جمله جامع را نقل می‌کنیم: «مثل جمله‌ای است مختصر و مشتمل بر تشبیه یا مضمون حکیمانه که به سبب روانی لفظ و روشنی معنی و لطف ترکیب شهرت عام یافته باشد و همگان آن را بدون تغییر یا با اندک تغییر در محاوره [چرا فقط محاوره؟] به کار برند (تغییر تنها ممکن است در بعضی کلمات نامهم مثل باشد. مانند اگر، به هر گاه یا آنچه، به هر چه و نظایر آنها)». (مقدمه کتاب پیشگفته، ص «یا»). بعد می‌رسیم به کتاب ارزشمند دیگری به نام ده هزار مثل فارسی و بیست و پنج هزار معادل آنها. تألیف دکتر ابراهیم شکورزاده (مشهد، مؤسسه چاپ و نشر آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲). این کتاب در برابر و به هنگام تعریف هر مثل به چند و چندین مثل دیگر که مترادف آن است ارجاع می‌دهد. پس از امثال و حکم دهخدا مفصل‌ترین، منظم‌ترین و مفید و مهم‌ترین مجموعه امثال فارسی است. گاهی در آن به جای مثل عبارات مثل‌وار، یا اصطلاح هم پیدا می‌شود نظیر «پز عالی، جیب خالی»، «پشه لگدش زده است»، «پول پول را پیدا می‌کند»، «پول علف خرس نیست»، «حرف مرد یکی است»، «خدا جای حق نشسته است» و «آب راه خودش را باز می‌کند»، اما تک‌واژه عامیانه در آن نایاب است.

۳۶.

خوانندگان عنایت دارند که نگارنده در صفحات پیشین عهدهی بست، ولی عملاً بی‌آنکه آگاهانه باشد آن را شکست؛ و آن این بود که به کتابهایی که از زمینه امثال و حکم و واژگان عامیانه است، اما مقدمه ندارد، یا در مقدمه بحثی در تعریف و ماهیت واژه / واژگان عامیانه ندارد، نپردازد، ولی علت ناخودآگاه این عهدشکنی، به بار آوردن فایده دیگر یعنی اشاره‌ای ولو کوتاه و گذرا به اسم و رسم این گونه کتابها بود. تا تاریخچه این گونه مرجعها و زمینه ظهور کتاب حاضر بهتر روشن شود. لذا به کتاب دیگری هم که زماناً مقدم بر دو سه کتاب اخیر بوده و از نظر احتوا بر واژگان عامیانه همانند و کمی حجیم‌تر از فرهنگ جمال‌زاده است، یعنی فرهنگ عوام، یا تفسیر امثال و اصطلاحات زبان فارسی، گردآورنده امیرقلی امینی (تهران، انتشارات علی علمی، بدون تاریخ نشر، حتی در پایان دو مقدمه‌ای که دارد) اشاره می‌کنیم.

بعد می‌رسیم به فرهنگ جبهه که یک سلسله ۸ - ۱۰ جلدی است و فرهنگ و جامعه‌شناسی و فرهنگ عامه و آداب و رسوم و خاطرات و خطرات و گفته‌ها و ناگفته‌ها و حتی طنزهای ناب ساخته شده در کوره و کوران جنگ هشت ساله ایران و عراق (۱۳۵۹ - ۱۳۶۷) در آن به همت سیدمهدی فهیمی و یارانش از جمله آقای محسن مهرآبادی گرد آمده و همه نوساخته و نوظهور



○ بهاء‌الدین خرمشاهی

و بدیع است. از این سلسله دو دفتر به «اصطلاحات و تعبیرات» اختصاص دارد. (چاپ اول ۱۳۶۸، چاپ دوم ۱۳۷۴). مؤلف / مؤلفان این فرهنگ، آگاهی فنی و تخصصی از «اصطلاح» دارند. لذا بهتر است بحث مفصل‌تر از این اثر ارزشمند و در نوع خود بی‌همتا را هنگام بحث از «اصطلاح» که از مهمترین مزایا و امتیازات فرهنگ استاد نجفی است، عرضه کنیم.

سپس به فرهنگ کنایات می‌رسیم. تألیف دکتر منصور ثروت. چاپ دوم با بازنگری و افزایش (تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۵). «هدف ما فرهنگی بود که انواع معانی غیرحقیقی کلمات و معانی متفاوت آن را بیان دارد.» (مقدمه مؤلف، ص «ج»). مؤلف درباره چاپ دوم می‌نویسد: «... چاپ اخیر شامل مزایای بیشتری نسبت به چاپ نخست است. اولاً همچنانکه پیشتر اشاره شد حداقل شش هزار مدخل تازه بدان افزوده شده است. در این افزایش نه تنها دو فرهنگ معین و لغتنامه دهخدا بدقت بازبینی شده، بلکه فرهنگ معاصر، کتاب کوچه شاملو، فرهنگ عامیانه جمال‌زاده و... نیز بدان افزوده شده است. بنابراین فکر کردم چه اشکالی دارد، کنایات [مراد مؤلف از کتاب هر بیان مجازی - در برابر معنای حقیقی و اصلی و عادی است] در محاوره مردم و ادبیات امروز نیز تا جایی که حوصله اجازه می‌دهد به مبانع قبلی اضافه شود، و فرهنگ از اختصاص به ادب کهن بیرون آمده، شمول وسیعتری پیدا کند.» (صفحه «ض»)^۷.

سپس به کتابی کم‌برگ اما پر بار می‌رسیم: برخی از مکتها و تعبیرات فارسی (ادبی و عامیانه).

تألیف دکتر هاشم رجب‌زاده (چاپ دوم، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶) که برگزیده‌ای با شرح و بیان وافق و شافی و لازم و کافی عمدتاً از امثال و حکم دهخدا که روایتی از آن هم با ترجمه ژاپنی در ژاپن منتشر شده است.

کتاب ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، تألیف مهدی پرتوی آملی. در ۲ جلد (تهران، سنایی، چاپ دوم، ۱۳۶۹) با مقدمه شادروان انجوی، اثری فایده‌بخش و استوار است.

بعد، می‌رسیم به کتاب فرهنگ فون گزیدهٔ مثل‌های فارسی (با روش ضبط نوین براساس واژهٔ اصلی و دسته‌بندی هشت‌گانه ویژهٔ مثل‌های فارسی و توضیحات لازم دربارهٔ معنی و مفهوم و کاربرد تمامی مثل‌های فرهنگ). تألیف احمد ابریشمی. در صفحهٔ عنوان انگلیسی این فرهنگ اشاره شده که ۳۲۰۰ مدخل دارد. این اثر فرهنگ جمع و جوری است که عمدتاً از ۸ مأخذ برگرفته شده (۱) مجمع‌الامثال، (۲) جامع‌التمثیل هر دو از محمدعلی هبله رودی که پیشترها در این مقاله به نام او و دو اثرش اشاره کردیم، (۳) شاهد صادق (اثر میرزا صادق اصفهانی، متعلق به قرن یازدهم و مانند دو فرهنگ پیشین در هند تألیف و نخست بار طبع شده است) (۴) امثال و حکم (دهخدا) که مؤلف بحث تحقیقی و انتقادی پربراری دربارهٔ این کتاب گرانسنگ به عمل آورده (ص ۲۸ - ۳۱) (۵) داستاننامهٔ بهمیناری و سه اثر دیگر. این فرهنگ بحث و تحقیق روشن و روشنگری دربارهٔ تعریف ساختار مثل و مسائل علمی و زبانی و ادبی و زبانشناختی آن دارد. اما تعریف تازه و مهمی از مثل ندارد. یک مسألهٔ نافرنگی، یک غلط علمی / چاپی مهم در این اثر آمده است که شرحش را با بسط لازم در یادداشتها آورده‌ایم.^۱

سپس به قند و نمک می‌رسیم با عنوان فرعی «ضرب‌المثل‌های تهرانی» (به زبان محاوره). تألیف شادروان جعفر شهری (تهران، انتشارات معین، ۱۳۷۸). کتاب مقدمه‌ای شیرین و سرشار از قند و نمک دارد، اما در این قوطی بگير و بنشان هم آنچه ما می‌خواهیم نیست. گویی گمشده ما از شیر مرغ نایاب تر است و در قوطی هیچ عطاری پیدا نمی‌شود. و حضرات فرهنگ‌نویسان ابتدا خودشان و سپس ما را گذاشته‌اند سرکار.

استاد نجفی در پیشگفتار فرهنگ ارجمندشان آورده‌اند که «اغلب لغات و اصطلاحات و معنی‌هایی که در این فرهنگ آمده است در فرهنگ‌های عمومی موجود زبان فارسی پیدا نمی‌شود.» بنده هم پیش از فحص و کندوکاو کافی بر همین قول و باور بودم، تا آنکه برای سنجیدن کارآیی فرهنگ جناب نجفی، آن را با سه فرهنگ دیگر، با برگزیدن اتفاقی (randomly) یکصد واژهٔ عامیانه مقابله کردم و دیدم یک فرهنگ عمومی جدیدالتألیف پایه‌های فرهنگ ایشان شامل لغات عامیانه است. دو فرهنگ بزرگ زبان فارسی به ویژه لغتنامهٔ دهخدا، و کمتر از آن فرهنگ فارسی اثر شادروان استاد محمد معین چه بسیار واژگان عامیانه دارند. به برآورد این

بنده می‌توان از دل لغتنامه دهخدا یک فرهنگ عامیانه (همراه با اصطلاحات و مثلها و کلمات سائر) که حجم آن کمابیش در حدود یا کمتر از فرهنگ استاد نجفی باشد بیرون کشید. اما صدالبته، نه با نظم و نسق و روشمندی و دقت و صحت فرهنگ فارسی عامیانه و اگر عروس تعریفی ما خوب از آب درآمد، یعنی همان محقق سختکوش که قرار است جور پیران را اعم از پیر سال و ماه و پیر دیر بکشد، شاید بتواند کباده این کار کلان را بکشد. به این مسأله در جای مناسبش بیشتر خواهیم پرداخت. اما به مصداق آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم / یار در خانه و ما گرد جهان می‌گردیم، خوب بود به جای بحثهای اسکولاستیک و از شاخه به شاخه پریدن، یگراست می‌رفتیم به سراغ مقدمه خود استاد، و آب را از سرچشمه می‌خوردیم. اما این دور قمری که زدیم لااقل دو فایده داشت یکی که اشاره‌ای به آن کردیم، بهانه‌ای شد برای معرفی کتابهای این قبیل و این قبیله، دوم اینکه در هر حال این گشت و گذار، اگر به ما درس نداد، عبرت داد، یا چنانکه گویند درس عبرت داد. تا به قول ما قزوینی‌ها «ناودان دورباش» نباشیم، و به قول شیخ اجل، درد را به طبیعت‌شناس بنماییم. اما تا قبل از مراجعه، هم شما و هم من گمان می‌بردیم، که با چه تحقیقها و تفحصهایی رو به رو خواهیم شد. ولی گفتنی است که مقدمه یکصد و چهار صفحه‌ای شادروان جمال‌زاده، و مقدمه پنجاه و چهار صفحه‌ای آقای احمد ابریشمی پربار و اسطقس‌دار و استخواندار است ولی نه جمع و جورتر و نکته‌دارتر و پربارتر از مقدمه فرهنگ فارسی عامیانه. استاد نجفی در معرفی یا تعریف واژه / واژگان عامیانه می‌نویسد: «اما زبان فارسی در مرتبه گفتار، شیوه‌های بیانی دیگری هم دارد که آنها را «زبان روزمره» و «زبان عامیانه» نامیده‌ایم. زبان روزمره همان زبان محاوره رایج، زبان مردم فرهیخته یا نیمه‌فرهیخته و حتی زبان نوشتاری کم و بیش آزادی است که فی‌المثل در مکالمات شخصیت‌های داستان به کار می‌رود و کاربرد آن دلالت بر روابط دوستانه یا همپایه میان‌گوینده و شنونده می‌کند؛ زبانی است که افراد خانواده در گفت‌وگو با یکدیگر به کار می‌برند و در ارتباط با مردم ناآشنا معمولاً از استعمال آن می‌پرهیزند. اما زبان عامیانه نه بر مفهومی اجتماعی - سیاسی بلکه بر مفهومی اجتماعی - فرهنگی دلالت می‌کند و آن عبارت است از کلمات و ترکیبات زبان محاوره مردم نیمه‌فرهیخته که بی‌قید و بند سخن می‌گویند و الفاظی به زبان می‌آورند که مردم فرهیخته از ادای آنها، خاصه در محافل رسمی، به شدت احتراز می‌کنند. مرز زبان عامیانه و زبان روزمره یا میان زبان روزمره و زبان معیار را نمی‌توان به دقت مشخص کرد...» (پیشگفتار مؤلف، ص هفت)

خوب است شبیه‌العلما شده، یک بار هم که شده برویم توی جلد شیر، تا تنمان به تن علمای افرنگ بخورد، که با همه کاهل‌الصلاتی در مسائل علمی کاهل نیستند، و تا حوالی گاوماهی پیش می‌روند.

از بنده به شما نصیحت که دنبال معادل قرص و قایم و آب‌بندی شده و چفت و بست داری برای زبان یا واژگان عامیانه در زبان انگلیسی نگردید، که آخر و عاقبت ندارد.

باری اگر از هر اهل زبان و زبان‌دان و انگلیسی‌دانی که با مسائل زبان‌شناسی و فرهنگ‌نگاری هم‌آشنایی دارد بپرسید که زبان / بیان یا واژگان عامیانه در زبان انگلیسی چه می‌شود مستقیماً خواهند گفت Slang که به تعریف آن خواهیم پرداخت. ولی راقم این سطور بر آن است که Slang در انگلیسی حوزه و حیطه و حریمی دارد کوچکتر از «عامیانه»ی فارسی و برای آنکه کمبود آن برطرف شود باید یک (نوع، گونه، همانند هم‌طرز) یا (عدیل و هم‌طراز) یعنی idioms بر آن افزوده شود که در همین مقاله به آن اشاره مبسوط‌تر شده یا خواهد شد. Slang را دکتر اختیار در کتاب معنی‌شناسی به «سخن گفتن مردم کوچک و بازار» و دکتر محمدرضا باطنی زبان‌شناس و فرهنگ‌نگار شهیر به اصطلاحات عامیانه تعریف کرده‌اند.^۹

یک فرهنگ جدیدالانتشار انگلیسی در تعریف آن چنین آورده است: «واژگانی بسیار غیررسمی که غالباً کسانی که وابسته به گروه خاصی هستند به کار می‌برند، فی‌المثل «جوانان»، تبهکاران / قانون‌شکنان، یا سربازان و ارتشی‌ها و غیره. بعضی فیلمها که سرشار از واژگان و تعابیر Slang اند، فهم آنها برای خارجیان - که اهل آن زبان نیستند - دشوار است. Slang به شاخه‌هایی فی‌المثل ویژه زندانیان، ارتشیان، بچه‌مدرسه‌ایها یا دانش‌آموزان و دانشجویان تقسیم می‌شود.»^{۱۰} یک مرجع طراز اول در زمینه زبان انگلیسی، منشأ این کلمه را نامعلوم و آغاز کاربرد آن را قرن هجدهم می‌شمارد. و در تعریف آن چنین می‌نگارد: «مجموعه‌ای از کلمات و عبارات دائم‌التغییر محاوره‌ای / گفتاری که عمدتاً از نظر سطح اعتبار اجتماعی، فروتر از زبان معیار Standard language انگاشته می‌شود. Slang برای استقرار یا تحکیم هویت و هم‌پیوستگی اجتماعی، به ویژه در درون یک گروه یا همپای یک گرایش و جریان یا مُد در پهنه اجتماع، به کار می‌آید. در همه زبانها وجود دارد، و وجود چنین واژگانی vocabulary از این دست در دل و درون زبان رسمی، احتمالاً به قدمت خود زبان است... این کلمه (Slang) را [علما و اهل فن] بدون دقت و تدقیق به کار می‌برند، به ویژه از آنجا که شامل کاربرد زبانواره Jargon فنی (فناورانه)ی غیررسمی هم می‌شود، و پیچیدگیهای اجتماعی و روانی / روانشناختی که در لابه‌لای آن تنیده است، کار را دشوارتر می‌سازد. Slang را باید از زیرمجموعه‌هایی از موجودات زبانی و لغوی از جمله اینها شمرد: و (کلمات گویشی / لهجه‌ای) dialect words و (کاربرد محلی / منطقه‌ای) regionalisms / (زبان پلید و بی‌حرمت) profanity و (زبانواره) jargon و (محاوره‌گرایی) colloquialism و (عوامانه‌گویی) Vulgarity (زبان عوامانه جرگه‌ای) argot و (زبان شکسته و گاه رمزآلود) flash و (زبان جرگه‌ای و کمابیش زرگری و مد روز) cant.

در هر حال Slang مشترکاتی با همه یا هر یک از اینها دارد. Slang اگرچه آکنده از محرمات (تابوها) یا لغات ممنوعه است، اما لزوماً همهٔ واژگانش چنین نیست. Slang به بخش محاوره‌ای زبان تعلق دارد، ولی چنین نیست که هر تعبیر محاوره‌ای | گفتاری Slang [= کمابیش معادل عامیانه] باشد. «خفه شو»، به جای «ساکت باش / خاموش» به ندرت به کتابت درمی‌آید، یعنی در زبان مکتوب / نوشتاری به کار می‌رود، مگر در گفت و گو / دیالوگ، ولی هر چه هست Slang [مسامحتاً = عامیانه] نیست. بعضی از ویژگیهای Slang از این قرار است: که علی‌العمدهٔ زبانی است ناپایا، یکپوگر می‌گیرد و روشنی و گرمی می‌بخشد، و یکپو سرد و خاموش و فراموش می‌شود. یعنی در قیاس با کلمات زبان رسمی، کم‌عمرتر است...»

دیوید کریستال به نقل از منبعی معتبر، ۱۵ ویژگی و فایده برای Slang قائل است از این قرار: «۱. خوشایندی و دلنشینی ۲. حکایت از ذوق و نکته‌دانی ۳. متفاوت‌نمایی ۴. غرابت‌نمایی ۵. گیرایی ۶. فرار از تکرار و مکررات و کلیشه‌گویی ۷. غنی‌سازی زبان ۸. افزایش عینیت، یعنی جان و جوهر دادن به زبان ۹. رفع تکلف [و نجات از مقبّز بودن] ۱۰. بهره‌وری از سرزنده بودن حالت / جنبهٔ گفتاری زبان ۱۱. تسهیل مناسبات اجتماعی [خونگرم‌تر شدن و راحت‌تر اختلاط کردن] ۱۲. خودمانی‌تر شدن ۱۳. نشان دادن جا و جایگاه فردی و اجتماعی گوینده ۱۴. فرار از شرّ دیگران [گرانجانان مفرط‌گویی] ۱۵. افزایش حالت محرّمیت.»^{۱۱}

□

اما به نظر اینجانب چنانکه اشاره شد اصطلاحات idioms یا تعبيرات اصطلاحی idiomatic expressions، جزء لاینفک و یک قلو از چسب دو قلوئی زبان / بیان عامیانه را تشکیل می‌دهد. چنانکه جزء لاینفک زبان رسمی هم هست. و استاد نجفی با پرداختن به آنها و راه دادن آنها که هم غیررسمی و هم رسمی‌اند، این فرهنگ را از فرهنگ عامیانه فراتر برده‌اند. اصطلاحات یا اصطلاحات فنی علوم قدیم و جدیداند که به آنها term یا technical term گفته می‌شود مانند براعت استهلال (در اصل یعنی بانگ نوزاد هنگام تولد که حاکی از زنده بودن و پسر یا دختر بودن اوست، یعنی حاکی بودن آغاز یا عنوان یک سخن یا کتاب یا قصیده و غیره از محتوا و مقصود آن که اصطلاحی در علوم بلاغی عربی - فارسی است. یا اصطلاح زبانی است. مانند آستین سرخود (آدم خودمختار و از هفت دولت آزاد) یا یالقوز (که شاید اصلاً به معنای گرگ است و اصطلاحاً به معنای مردم‌گریز، آدم مجرد و تک و تنها و تکرو است. تعریف اصطلاح در منابع قدیم و جدید ما و اروپاییان یکسان است. دزد حاضر بز حاضر، امتحان می‌کنیم.

در کتاب تعریفات جرجانی «اصطلاح» چنین تعریف شده است: «عبارت است از همداستانی مردم [جمعی از مردم] بر نامیدن چیزی به اسمی که با موضع و وضع (نهاده) اول آن فرق دارد. و



برگرداندن واژه‌ای از معنای لغوی آن به معنای دیگر، نظر به مناسبتی که بین آنها هست...»^{۱۲} در منابع انگلیسی اصطلاح idiom یا تعبیر اصطلاحی را کلمه یا مجموعه‌ای از کلمات می‌دانند که معنای آن از سر جمع کلمات تشکیل دهنده، و از ظاهر آن بر نمی‌آید. فی‌المثل عبارت Kick the bucket ظاهراً یعنی لگد به سطل زدن و توسعاً سطل را معلق کردن، اما اصطلاحاً یعنی مُردن، درگذشتن. مانند خرقه تهی کردن، یا رحیق رحمت را سر کشیدن یا به ملکوت‌اعلی پیوستن یا دعوت حق را لبیک گفتن، غزل خداحافظی را خواندن، یا آب به آب شدن، ورپریدن و دهها و بلکه صدها معادل کنایی یا اصطلاحی آن، اعم از اصطلاحی رسمی یا اصطلاحی عامیانه، که در زبان فارسی قدیم و جدید وجود دارد و در این باره مقالات بلند و رسالاتی نوشته شده است.

یک مشخصه اصطلاح یا بیان اصطلاحی در همه زبانها این است که مانند مثل یا ضرب‌المثل است که نمی‌توان از مترادفش به جای اصلش استفاده کرد و به عین الفاظ تبلور و انجامد یافته یا کلیشه شده است. فی‌المثل به جای خرقه تهی کردن نمی‌توان گفت، شولایا جامه خالی کردن، به جای کلمات «کوتاه آمدن» نمی‌توان از مترادفات «کوتاه»، و مترادفات «آمدن» استفاده برد. یا به جای «فلانی پالانش کج است» نمی‌توان گفت «فلانی زینش کج است». و بر همین قیاس.

(بعضی اصطلاحات یا تعبیرات اصطلاحی در این فرهنگ (فقط از «آ» و «الف»)

آب آوردن، آب برداشتن، آب به آب شدن، آب خنک خوردن، آب قلب خود را خوردن، آبستن کسی بودن، از آب و گل درآمدن، آجیل مشکل‌گشا (به معنای مجموعه‌ای پراکنده و درهم برهم)، آسمان جُل، آسمان را به زمین آوردن، آش / شی پختن برای کسی، آفتاب ندیده، آفتابی شدن، آلوده شدن به کاری، آمد داشتن، آمد و نیامد داشتن، آمدن از کسی، آمدن به کسی، آن روی کسی بالا آمدن، آوردن (به معنای به دنیا آوردن و چندین معنای مجازی دیگر مانند شانس آوردن)، آه در بساط نداشتن، آه کسی گرفتن کسی را، آه کشیدن برای کسی، آه ندارد که با ناله سودا کند، آهسته رفتن و آهسته آمدن، آهگ کردن، آی گفتم، آینه دیدن، آینه دق، آینه و حلوائی کسی را جلو جلو بردن، ابرو آمدن / ابرو انداختن، اتو کشیده (به معنای آراسته مفرط)، اجباری رفتن، احتیاط داشتن، اختیار دارید!، اخلاق سگ، اخلاق نداشتن، ادا و اصول آمدن / در آوردن، ادعایش شدن، ارث خرس / شغال به گفتار رسیدن، اردک رفتن غاز آمدن = دست از پا درازتر برگشتن، که این تعریف هم خودش تعبیر اصطلاحی است. ارواح باباش / عمه‌اش / شکمش / مشکش، (به) ارواح (خاک)، اره دادن و تیشه گرفتن [کنایه از بگو مگو کردن، که خود این تعریف هم، تعبیر اصطلاحی است] حجم این کلمات و تعبیرات در این فرهنگ، معتنابه است.

و اگر مؤلف فرزانه یا بعضی از خوانندگان باریک بین ایراد و تشکیک کنند و بگویند اصولاً با قبول اینکه در هر زبانی از جمله فارسی اصطلاح و تعبیرات وجود دارد، این اصطلاحات دوگونه است. یک نوع آن عامیانه است که به حق و به درستی و با کاردانی و روش‌دانی و سخت‌کوشی کم‌نظیر استاد نجفی در این فرهنگ راه یافته یا راه داده شده است. نوع دیگر آن اصطلاحات غیرعامیانه و عادی است، که آنها نمی‌یابد در این فرهنگ راه پیدا می‌کرد. راقم این سطور بر آن است که صدها و بلکه هزارها اصطلاح و تعبیر اصطلاحی عادی و غیرعادلانه در این فرهنگ وجود دارد. (البته ممکن است محاوره‌ای باشد اما مشروحاً بیان شد که محاوره با عامیانه تطابق و ترادف تام ندارد) که فهرستی اجمالی و نمونه‌هایی انگشت‌شمار از آنها به دست می‌دهیم. گفتنی است که خوانندگان ملاحظه و داوری خواهند کرد که بسیاری از این کلمات و تعبیرات یا اصطلاح عادی / رسمی است و جزو زبان رسمی و حداکثر محاوره‌ای اما غالباً عامیانه نیست و اصطلاحی نیست و به هر روی جایی در این فرهنگ ندارد. امان دادن (به معنای مهلت دادن)، امر خود را گذراندن، امتحان دادن، امتحان پس دادن، امروز و فردا کردن، به امروز و فردا انداختن، امروزه پسند، امر و نهی کردن، امضا دادن، امضا گرفتن، به امضا

رساندن، امن و امان، به امید خدا، اندازه بودن، اندازه داشتن، اندازه کردن، اندروذ اندرونی، انس گرفتن، انگار نه انگار، انگل، اوضاع از چه قرار است؟، اول شدن (از همه پیش افتادن)، از همان اول، اهل چیزی بودن / نبودن، اهل و عیال، ایل و تبار، ایلیاتی، بای بسم الله، باب شدن، باب طبع، باب کردن، بابث، باد به گرد (پای) کسی نرسیدن، باد زدن، باد سام، باد سرخ (نوعی بیماری عفونی)، به باد رفتن، به باد فنا دادن، بادیه (کاسه و محتوای آن. منسوب به مولاناست که: آن یکی شیر است اندر بادیه)، بار خود را به منزل رساندن، بارفروش، به بار آوردن، باران گرفتن، بارانی (لباس مخصوص، ناصر خسرو این کلمه را به همین معنای مراد، به کار برده است)، بار و بینه، بازار گرمی (... کردن)، بازاری (به معنای مبتذل و پیش پا افتاده و پست در شعر حافظ سابقه دارد، که شاید بعداً نقل کردیم)، بازگو کردن، باعث و بانی، باقیات و صالحات (البته چون صورت محرف یک تعبیر قرآنی بوده در فرهنگ فارسی عامیانه راه یافته است)، باکش نبودن، بالای سیاهی رنگی نبودن، بالابان (نوعی طبیل)، بام غلتان، بانمک، بانی، بانی خیر شدن، باورش شدن / باورش آمدن، بته جغه، (نوعی نقش پوشاک)، بچگی + بچگی کردن (مگر بچگی به معنای طفلک / طفلکی که حاکی از دلسوزی و شفقت و همدردی است و در قزوین به کاری رود و از حوزه دیگر تداولش خبر ندارم)، بچه آوردن (زاییدن)، بچه انداختن (سقط جنین)، بچه داری، بخت برگشته (به گمانم کاربردی هشتصد سال نهصد سال یا به صورت برگشته بخت کاربردی شاهنامه ای داشته باشد)، کسی را به کسی بخشیدن (مصرعی از یک رباعی به یادم هست که متعلق به قدیم - ندیمهاست و کمابیش شباهت به این تعبیر دارد: ما را به محبت / ولایت علی بخشیدند).

□

به عنوان یک لحظه تنفس و زنگ تفریح کوچک به خوانندگان عرض می‌کنم، که علت اطاله و به قول تاجیکها کشاله دادن این مثالها این است که مقصود دومی را هم که بالاخره باید در جایی از این نقد می‌آمد، برآورده می‌سازد، و آن این هدف بود که نشان دهم تعداد معتناهی در حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد از کل این فرهنگ متشکل از کلمات و تعبیرات و عباراتی است که نه واژه عامیانه و نه حتی اصطلاح یا عبارت اصطلاحی است، برای آنکه بیشتر باورتان شود ده - بیست مثال دیگر هم به میان می‌آوریم:

بد ترکیب، بد جنس، بد خواه، بد دل (که قطع نظر در تعریفها و تحول معنایی و تعدد معانی اش در این فرهنگ، خود مدخل، کلمه‌ای با سابقه در ادب قدیم است) بد ذاتی (با معنای بد اصلی و بد گوهر و افساد در ناظم الاطبا آمده است)، بدزبانی (در شاهنامه آمده است ← لغتنامه)،

بدشگون، بدقدم (در شعری کهن در لغتنامه دهخدا، به نقل از آندراج آمده است)، بدقول (در لغتنامه دهخدا، به نقل از اسکندرنامه آمده است)، بدگو (حافظ گوید: تو پنداری که بدگو رفت و جان برد؟ در لغتنامه شاهی هم از شعر فرخی نقل شده است)، بددل (نظیر و مشابه، به همین معنی در لغتنامه از منتهی‌الأدب با دو سه قرن قدمت نقل شده است)، بدلی (لغتنامه شاهی از ناصرخسرو نقل کرده است)، بدمستی (لغتنامه سه شاهد در همین معنی از خیام و مولوی و عرفی نقل کرده است)، برکردن (صورت محفف در برکردن به معنای پوشیدن است با سابقه چندین صد ساله)، از برکردن (حافظ می‌گوید: قدسیان گویی که شعر حافظ از بر می‌کنند + ز کارها که کنی شعر حافظ از بر کن)، بُرا (به معنای بسیار بُرنده، این کلمه هم قدیمی می‌نماید ولی در لغتنامه از بس که فله‌وار در زیر «بریدن» کلمات را تل‌انبار کرده‌اند، با یک نگاه سریع و ورنه انداز نتوانستم شاهد مثالی کهن پیدا کنم)، برادری کردن (لغتنامه، فرهنگ معین، و ناظم‌الاطبا دارد)، برق گذاشتن (پرتو درمانی)، برق گرفتگی، برکت داشتن، بروز دادن، بروز کردن (دو واژه اخیر به همان معانی که در فرهنگ جناب نجفی آمده، در لغتنامه دهخدا هم آمده است). برهوت (در لغتنامه دهخدا آمده است)، بزه موم (از لغتنامه دهخدا چنین برمی‌آید که نام این «داروگونه» در دارونامه تحفه حکیم مؤمن، به فارسی، متعلق به سه قرن پیش آمده است. یعنی این ترکیب دو کلمه‌ای نه جدید است نه عامیانه)، بست (پناهگاه مقدس و محترم. واژه‌ای است که بر طبق منابع و مستند است لغتنامه سابقه و کاربرد سیصد ساله دارد، و هرگز عامیانه نبوده است)، بسم‌الله و بسم‌الله گفتن هم چند صد سال سابقه و تاریخ استعمال دارد، و در فرهنگ جناب نجفی معنای وسیع بسم‌الله که مترادف با تعارف و «بفرمایید» امروز است نیامده است، که اگر هم آمده بود باز قدیمی بود و نمی‌باید می‌آمد. نظامی می‌گوید: ماییم و نوای بینوایی / بسم‌الله اگر حریف مایی.

رتال جامع علوم انسانی

□

اگر به این جمله تاریخی و منصفانه و علم‌شناسانه و کارشناسانه شادروان علامه قزوینی توجه کنیم که با ملاحظه بخشی از اوایل کار سترگ لغتنامه دهخدا، از سر تحقیق و انصاف و واقع‌بینی فرموده بوده است اگر در این کار بزرگ ده هزار غلط [عیب، نقص، کژی و کاستی و هر نقص و نقصانی] پیدا شود، مَعْفُو [= بخشوده، قابل اغماض] است، آن وقت ملاحظه خواهیم کرد که دهها برابر بیش از این ایرادهای سطحی که ما به فرهنگ بزرگ و سترگ استاد باریک‌بین و نکته‌دان و زبان‌پژوه خبیر و پیشتاز نهضت پالایشگری زبان فارسی در عصر جدید با نگارش کتاب گرانقدر غلط‌نویسیم که هر روزه مرجع همه مترجمان و ویراستاران و اهل قلم به ویژه جوان ترهاست، بگیریم، باز عظمت و ابهت این کاخ رفیع دست نخورده باقی می‌ماند و از باد و

باران گزند نمی‌یابد و این تألیف و مؤلف بیدی نیست که از این بادها بلرزد، لذا فهرستی از صدها واژه / مدخل را که در طی مطالعه و تتبع سه ماهه خود، در درون خود فرهنگ، حاشیه‌نگاری کرده، و در کنار آنها نوشته‌ام «عامیانه نیست»، دست‌دست به حضور استاد جناب آقای نجفی عرضه می‌دارم که شاید در نگارش یک مستدرک، یا یک بازنگری اساسی پس از چاپ هشتم و دهم به کار آید. البته این کار هم دشوار است، هم دل‌انگیز و اگر ناشیانه، و مدعیانه انجام گیرد، بیم آن می‌رود که خاطر نازک و ذهن زلال ایشان را آزرده کند. حتی ده پانزده مورد هست که استاد کلمه‌ای را عامیانه دانسته و در این فرهنگ راه داده‌اند، ولی آن کلمه، با همان معنای موردنظر ایشان عامیانه نیست، و کهن است و در شعر بزرگان به کار رفته است با اجازه استاد فقط به سه چهار مورد در اینجا اشاره می‌کنم، و موارد دیگر را همراه با همان کلماتی که کنارشان نوشته‌ام یعنی به تشخیص بی‌اعتبار خود چنین انگاشته‌ام که عامیانه نیست، و همه قلم‌انداز حاشیه‌نویسی شده یا در نسخه شخصی‌ام، در صفحات سفید قبل از متن قلمی شده است تقدیم حضورشان می‌کنم، و فقط یک شرط دارم و آن اینکه استاد نجفی لب تر نکنند، یعنی شفاهی یا کتبی - و در هر حال تصریحاً - انجام این کار را از بنده - شاگرد خودشان - بخواهند و چنین جوازی و اجازه‌ای به او بدهند و گرنه شستم خبردار می‌شود که این کار بی‌حکمتی دربر دارد و نباید انجام دهم. به قول شاعر: از تو به یک اشارت از ما به سر دویدن.

۳۷.

اما آن سه چهار مورد، یعنی مسطوره / مستوره‌ای از کلمات کهن که نه جدیدند و نه عامیانه، و در شعر قدما صریحاً با همان معانی موردنظر آقای نجفی به کار رفته‌اند، از این قرار است:

۱. چشم و چراغ (ص ۴۳۷) که در شعر حافظ آمده است: گفتم ای چشم و چراغ همه شیرین سخنان

۲. میوه دل (یعنی فرزند، ص ۱۳۸۴) که حافظ گوید: قره‌العین من آن میوه دل یادش باد / که چه آسان بشد و کار مرا مشکل کرد

۳. سفری (مسافر یا عازم سفر، ص ۹۱۱)، حافظ گوید: دل گفت و فروکش کنم این شهر به بویش / بیچاره ندانست که یارش سفری بود.

۴. لب (حرف اضافه، بالای، روی، کنار، و سپس آن در سه مثال «لب حوض»، «لب چاهک»، «لب بام» آورده‌اند، ص ۱۲۸۳) حافظ گوید: لب سرچشمه‌ای و طرف جویی / نمی از اشک و با خود گفت و گویی

همچنین: سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض / به هوای سرکوی تو برفت از یادم.

□

اصول و مبانی متبوع در این فرهنگ

در مقدمه فرهنگ آمده است: ۱. «اغلب لغات و اصطلاحات و معنی‌هایی که در این فرهنگ آمده است در فرهنگهای عمومی موجود زبان فارسی یافت نمی‌شود» (ص هشت). (اما مراجعه ما و مقابله این فرهنگ با لغتنامه دهخدا و از آن جدیدتر و بسیار کم‌حجم‌تر، یعنی فرهنگ یک جلدی فرهنگ فارسی امروز تدوین دکتر غلامحسین صدری افشار و همکارانشان خلاف این قول را نشان می‌دهند و شرح این معنی خواهد آمد)

۲. «آنچه در این فرهنگ آمده است لغات و ترکیبات و تعبیرات زبان عامیانه و روزمره متداول مردم تهران در قرن چهاردهم هجری [شمسی] است...» (مقدمه، ص ۹).

۳. «چنانکه شیوه کار همه فرهنگهای معتبر امروز جهان است، سعی نگارنده بر این بوده است که مثال را از آثار دیگران برگزیند و نه اینکه از ساخته‌های ذهنی خود که همواره در معرض اشتباه و تحریف و مبدل است، جعل شاهد کند.» (مقدمه، ص ۹).

۴. «زبان عامیانه تنها منحصر به لغات و ترکیبات [عامیانه] نیست، بلکه بسیاری از معانی واژه‌های زبان معیار و حتی زبان ادبی، که غالباً از دید فرهنگ‌نویسان پوشیده مانده یا نادیده گرفته شده است، نیز باید جزو زبان عامیانه شمرده شود...» [سپس چند مثال یاد شده است]. (مقدمه، ص ۹ - ده). و اصول و مبانی خرد و ریز دیگری هم در مقدمه آمده است.

□

جنبه و ارزش آموزشی این فرهنگ

امروزه در عالم فرهنگ‌نگاری lexicography فرهنگها را به چند شیوه و به چند گونه و گروه تقسیم می‌کنند که مهمترین آنها تقسیم دوگانه فرهنگها به فعال (آموزشی)، و غیرفعال (pastive) است. این مسأله به شرح و بسط بیشتری نیاز دارد. فرهنگهای فعال را active یا productive production / dictionary می‌گویند که ارزش و هدف آموزشی دارد. یعنی فقط مخزن‌اللغات و گنجوازه نیست، بلکه با روش علمی و مطالعه در زبان‌آموزی و آموزش زبان، هم با مثال(ها) (غالباً واقعی) و هم با نشان دادن الگوی جمله‌نویسی، یا نشان دادن نحوه و محل کاربرد حروف اضافه و فی‌المثل «وندها» و با ارجاعات لازم و کافی فرهنگ را دارای دو نقش می‌سازد یکی لغتنامه یا گنجوازه، دیگری «کاربردآموز و ازگان».

از برجسته‌ترین فرهنگهای آموزنده یا آموزشگر یا فعال فرهنگهای Advanced Learner's است با سابقه‌ای شصت هفتاد ساله از آموزش جهانی زبان انگلیسی به عنوان زبان دوم. نمونه دیگر فرهنگ تحول‌انگیز و شگفت‌آور و دگرگونه زیر است:

ویژگی مهم دیگر این فرهنگها در «خوشه‌ای خانوادگی آوردن» واژه‌ها است، که مثالش را به جای آنکه از فرهنگهای پیشگفته انگلیسی بیاوریم، از فرهنگ آموزشگر / آموزنده استاد نجفی می‌آوریم.

ابتدا مسأله «خوشه‌ای خانوادگی آوردن» را مطرح کنیم که حساس‌تر است. آن این شیوه است که فرهنگ‌نگار جز در مدخلهای اصل در ذیل هر مدخل و برای آوردن لغات همخانواده و ترکیبات از روش الفبایی صرف عدول می‌کند. فی‌المثل در زیر مدخل اصلی «جا»، بی‌آنکه عبارت‌بندی و ترتیب الفبایی و ترکیب حروف مؤلف را به این راه بکشاند که هر واژه زیر مجموعه یا همخانواده را در جای دقیقاً الفبایی‌اش ببرد، با توجه به کلمه اصلی یا کلیدی آنها را به رشته می‌کشد. چنانکه فی‌المثل [و مثالها از خود فرهنگ است] ترتیب درج مدخلها [با حذف بسیاری از آنها را در این مثال] از این قرار است: جا، جا افتادن، آن جا که عرب نی بیندازد (یا: انداخت)، از جا پراندن، از جا پریدن، از جا تکان نخوردن، از جا دربردن، از جا دررفتن، از جا در کردن، این جا را داشته باشید تا، این جا هم جا بود، بزن جا، به این جای کسی رسیدن، به جا آوردن، به جا ماندن، (به) جا نبودن، به جا(ها)ی باریک (یا: نازک) کشیدن [و همچنان با دهها مدخل که با «به جا» شروع می‌شود تا می‌رسیم به: خود را (توی دل کسی) جا کردن، خود را جای کسی گذاشتن (ارجاعی) سر جا (ارجاعی)، یک جا / یکجا، جا جا. یک مثال دیگر:

در زیر مدخل اصلی چشم این مدخلها به همین ترتیب، با حذف چندین فقره از ردیف و جای خود، به جهت رعایت اختصار، به این مدخلهای فرعی برمی‌خوریم چشم [گاهی نیز روی چشم، لفظی به نشانه قبول...]، چشم‌انتظار، چشم‌بد، از چشم افتادن [خوانندگان دانشور عنایت دارند که منظور ما این است که اگر قرار بود صرفاً ساختار حرفی و ترکیب و ترتیب الفبایی یک واژه یا ترکیب / تعبیر را ملاک و مبنای درج آن در فرهنگ قرار دهند، «از چشم افتادن» می‌رفت به ردیف الفبایی خود یعنی حرف الف، زیر کلمه «از». البته از نظر اینجانب در این گونه موارد حتماً باید از سایر اجزاء ترکیب یا تعبیر / عبارت، به آنچه در فرهنگ آمده ارجاع داده شود. یعنی فی‌المثل در همینجا باید «از چشم افتادن» از «از...» به «چشم...» ارجاع داده شود. به فرهنگ مورد نقد و نظرمان مراجعه می‌کنیم و می‌بینیم که چندین (دقیقاً ۱۸) ارجاع از ترکیبات «از دار» مانند «از آب گذشته» به مدخل اصلی و منظور نظر ارجاع داده شده، اما جای این مدخل «از چشم افتادن» خالی است. و از مثال شماره یک، یعنی پیشین هم که «از جا پراندن»، «از جا پریدن»، «از جا تکان نخوردن»، «از جا در بردن»، «از جا دررفتن»، «از جا در کردن» یعنی شش ترکیب «از دار» هیچکدام به صورت ارجاع، یعنی از آنجا به زیر کلمه «جا» که مدخل اصلی آنها بود ارجاع داده

نشده است، به مسأله ارجاعات اگر فرصت بشود بیشتر خواهیم پرداخت. فرهنگ جناب نجفی کمابیش به اندازه لازم ارجاع دارد، اما به اندازه کافی ندارد. ضمناً ارجاع به مترادفات هم دارند، ولی اینجانب به عنوان یک فرهنگ‌نگار و «فرهنگ‌باز» دیده‌ام که سیر فرهنگ‌نگاری در جهان انگلیسی‌زبان به سوی افزایش ارجاعات است؛ به طوری که در فرهنگ آموزنده / آموزشگر و ذهن‌انگیز لانگمن که در یک دو صفحه پیش معرفی کردیم، دهها فقره ارجاعات پیاپی و دارای بیش از «صد» ارجاع متوالی وجود دارد. حالا با معذرت از این حاشیه‌روی دنباله‌مدخل «چشم» را می‌گیریم و مدخلهای فرعی آن را که خوشه‌ای - خانواده‌ای است، از همانجا که قطع شده بود ادامه می‌دهیم:

از چشم انداختن، از چشم کسی افتادن، از چشم کسی انداختن، به چشم برادری، تا چشمش کور شود، تا چشمش هشت تا (شود)، تو(ی) چشم خوردن، دو تا چشم داشتن دو تای دیگر (هم) قرض کردن، روی چشم، یک چشم به هم زدن، ملاحظه می‌فرمایید، اگر روش مکانیکی سنتی را به جای روش انقلابی خوشه‌ای - خانوادگی پیش می‌گرفتند، به جای این فرهنگ آب‌بندی شده قرص قائم که مولای درزش نمی‌رود، با چه آجیل مشکل‌گشا و جنگل‌مولایی روبه‌رو بودیم.

۳۷۳

استاد نجفی که خود فرهنگ‌نگار هستند و فرهنگ فرانسه - فارسی مهم و حجیمی در دست تدوین دارند، طبعاً از آخرین تحولات فرهنگ‌نگاری غرب و جهان فرانسه‌زبان هم باخبرند. همین است که این شیوه پیشرفته را در پیش گرفته‌اند. این شیوه اتفاقاً در فرهنگ‌نگاری فارسی - عربی بی‌سابقه نیست. فرهنگهای عربی که عمدتاً و تا قرن حاضر همه خانوادگی و طبق «ماده»‌ی اصلی بوده‌اند که این روش جامع‌الشتات بوده، و همه اعضای یک خانواده / ماده را بر دور یک سفره می‌نشاندند. فرهنگهای موضوعی که مثلاً هر آنچه مربوط به کشاورزی است، هر آنچه مربوط به آبیاری است، هر آنچه مربوط به دبیری است و غیره یا فرضاً همه اعضای یک چیز مانند اعضای و جوارح انسان را در یکجا می‌آورده‌اند، سابقه داشته، اما تکمیل و تکامل آن، موقوف به پیشرفت فن و هنر و دانش فرهنگ‌نگاری در دو قرن اخیر، مخصوصاً قرن بیستم بوده است.

مؤلف فرزانه این فرهنگ در مقدمه خود به آموزشی بودن فرهنگ، طی چهار پنج گزاره و پاراگراف اشاره و تصریح کرده‌اند که دیگر آنها را تکرار نمی‌کنیم (مقدمه، صفحه دوازده، پاراگراف دوم و سوم؛ صفحه پانزده، پاراگراف اول و دوم). ضمناً احتوای این فرهنگ بر هزاران مثال و شاهد واقعی که در فرهنگهای دیگر کمتر نظیر دارد، از اقلام مهمی است که ارزش آموزشی این فرهنگ را دست کم دوچندان می‌کند.

□

نمونه‌ای از دقت در مسائل دستورزبانی و تفکیک معانی

کمتر سابقه دارد که فرهنگ‌نگاری به حوصله و هنرمندی و سختکوشی و دقت استاد نجفی، به این گونه موجودات خرد و ریز زبانی یعنی حروف اضافه، ضمائر، ادات، و نظایر آن پردازد. برای نمونه یکی از کوتاه‌ترین آنها را که مقاله «از» است با رعایت اختصار یعنی با حذف سی - چهل جمله که مثال و شاهد هر یک از معانی است، نقل می‌کنیم: ۱. دال بر آغاز زمانی و ادامه آن ۲. دال بر آغاز فاصله مکانی ۳. متعلق به، مال ۴. برعهده، وظیفه ۵. از جانب، از ناحیه ۶. از زمره، از شمار، از کسان ۷. اعم از، هم... هم، خواه... خواه ۸. از نوع، از مقوله؛ شبیه ۹. درباره، در باب، در خصوص ۱۰. از حیث، از لحاظ، از نظر، از بابت ۱۱. از روی، به قیاس، براساس، به حکم ۱۲. به ازای، در مقابل، از بابت ۱۳. به وسیله، از راه، به طریق ۱۴. به سبب، به علت، بر اثر، از دست. اما جای شگفتی است که استاد دوتا «از» مهم را از قلم انداخته‌اند: ۱۵. علامت مفعول بواسطه ۱۶. اثر، محصول: فیلمی از هیچکاک، کتابی از هدایت.

سرعنوانهای مقاله اگر را هم که همانند «از» نسبتاً کوتاه است، نقل می‌کنم:

۱. حتی اگر، ولو ۲. احتمالاً، احياناً ممکن است که ۳. دال بر انکار یا نهی (هنگام ادای سوگند). [به گمان می‌رسد که در اینجا «نفی» درست است، نه «نهی»] ۴. (پیش از فعل ماضی مطلق اخباری) «دال بر هشدار (اعم از تهدید یا تحذیر) ۵. (پیش از فعل ماضی مطلق اخباری) دال بر شرط‌بندی (اعم از ترغیب یا مبارزه طلبی) ۶. برای بیان آرزو، کاش. به نظر می‌رسد یک اگر زمانی که دلالت بر هنگام و وقت دارد و اهل فن سابقه و امثله‌اش را در شاهنامه سر و سراغ داده‌اند، وجود دارد. «اگر مردم مرا در صحن امامزاده داود دفن کنید». به واقع بوی شرط از این جمله استشمام نمی‌شود یک دلیلش این است که «اگر نمردمی» در کار نیست.

مقالات دستوری - بلاغی مهم دیگری از این متاع و از این دست در این فرهنگ وجود دارد که خود مؤلف، این فقرات اشاره و تصریح کرده‌اند: «دیگر»، «هم»، «که»، «اما»، «با»، «به»، «تا»، «تازه»، «آیا»، «باز»، «باز هم» (صفحه دوازده مقدمه).

□

تفکیک دقیق معانی و ارزش معناسناختی (سمانتیک) این اثر

امثال و حکم دهخدا که در جای دیگری از این مقاله آن را اُمّ المعاجم و سرچشمه فرهنگ عامیانه‌نگاری در عصر جدید (قرن حاضر) در ایران شمرده‌ایم، از نظر محتوا با همه غناء یکدستی ندارد، یعنی فی‌المثل یکباره امثال لری یا ترکی یا گیلکی در آن راه می‌یابد، اما همین امثال متعلق به نواحی و مناطق دیگر اقلیم گسترده زبان فارسی و گویشهای آن نیامده است. قطع نظر از بحث محتوایی که نیاز به تحقیق و مقاله‌ای بلندتر از مقاله حاضر دارد، از نظر روشمندی و

صورت و ساختار هم این اثر شگرف و راهگشا، بسیار کمبود و عیب و ایراد دارد. ولی نظم و روشمندی فرهنگ استاد نجفی در فرهنگ‌نویسی فارسی سابقه ندارد. به طوری که دقت و نظم آن با بهترین دستاوردهای فرهنگ‌نگاری غرب و لغتنامه‌های رسمی یا غیررسمی (مسامحتاً عامیانه) انگلیسی و فرانسه قابل مقایسه و شگفتی‌آفرین است.

ایشان به شیوه «زیارت شه عبدالعظیم و دیدن یار» یعنی «چه خوش بود که برآید به یک کرشمه دو کار»، فحواها و تفاوت‌های معنایی را با بیان تحول معنا شناختی هر واژه یا تعبیر غالباً در هم آمیخته و یک کاسه کرده‌اند، و همزمان انجام می‌دهند. لطفاً برای پی بردن به کم و کیف این هنرها، و صدق عرض بنده، فی‌المثل به مدخل «داشتن» مراجعه کنید. ذیلاً به عنوان گواه عاشق / ناقد صادق، یک مدخل نسبتاً کوتاه‌تر را نقل می‌کنیم. (با تقلیل مثالها به فقط یک مثال، و حذف منبع آنها).

«جان. ۱. خود شخص (غالباً پیش از ضمیر شخصی منفصل یا متصل و برای تأکید آن به کار می‌رود): از جان من چه می‌خواهید چرا یک دقیقه راحت نمی‌گذارید؟». ۲. تن، بدن: «بس که به طرف او تیر انداختند تمام جانش را خونین و مالین کردند». ۳. توانایی، نیرو، بنیه: «مادر بچه‌هایش زنده است، اما همچه جانی ندارد». ۴. (پس از اسم). برای تحبیب و به معنای «عزیز، گرامی» به کار برند: «برادر جان»، «خاله جان»، «احمد جان»، «بچه جان». ۵. پاسخ محبت‌آمیز به ندای کسی که شخصی را بخواند: «صدا کردم: بابا. گفت جان (یا: جان بابا)!». ۶. (ادات استفهام). دال بر خواهش از کسی که سخن خود را مفهوم‌تر ادا کند: «جان؟ چی گفتید؟ بلندتر بگویید، درست نشنیدم».

گفتنی و مایه کمال اعجاب هر مراجعه‌کننده‌ی کاردانی است که بگویم سپس به بیش از هفتاد مدخل فرعی می‌آید که فقط به خود آنها (غالباً بدون تعریف یا مثال) اشاره می‌شود:

۱. جان ... ۲. جان! / جون! / جانم! (لفظ حاکی از احساس لذت و تحسین) ۳. جانِ آن ۴. جان از کون (یا: هر چه نه بدتر) کسی در آمدن مترادف جان کسی بالا آمدن، و جان کردن ۵. جان از کون کسی در رفتن ۶. جان از هفت لای کسی در آمدن ۷. جان بکن (با لحن تحقیر و توهین) ۸. جان به جان کسی کردن ۹. جان (به) در بردن ۱۰. جان به سر ۱۱. جان به سر کردن ۱۲. جان به عزرائیل دادن / ندادن ۱۳. جان به لب کسی رسیدن ۱۴. جانت بالا بیاید! ۱۵. جانت در آید! ۱۶. جان جان (مدخل ارجاعی است) ۱۷. جان جانی (مدخل ارجاعی) ۱۸. جان خود را دادن ۱۹. جان خود را در بردن (بی‌شبهت به شماره ۹ نیست که البته مؤلف تیزبین قائل به تفاوت معنایی کوچکی بین آنهاست و از این مدخل فرعی ۱۹ به ۹ ارجاع داده است). ۲۰. جان خود را گذاشتن

(۲۱). جان خودش (یا خودت!) (۲۱). جان دادن (۲۲). جان دادن و قبض را گرفتن (۲۳). جان داشتن (۲۴). جان در بردن (مدخل ارجاعی) (۲۵). جان در جانی (۲۶). جان در یک قالب (۲۷). جان دوباره پیدا کردن (یا یافتن) (۲۸). جان سالم به در بردن (۲۹). جان سگ (۳۰). جان سخی (۳۱). جان سگ داشتن (۳۲). جان سگ کندن (۳۳). جانش در (۳۴). جانش را نداشتن (۳۵). جان کردی کندن (۳۶). جان کسی بالا آمدن (نیز: جانت بالا باید) (۳۷). جان کسی بسته بودن به جان کسی (یا چیزی) (۳۸). جان کسی بودن و (جان) فلان کس (۳۹). جان کسی به لبش آمدن (۴۰). جان کسی به لب (یا: لبش) رسیدن (۴۱). جان کسی در آمدن (۴۲). جان کسی در رفتن (۴۳). جان کسی را به لب (یا: خرخره اش) رساندن (۴۴). جان کسی را خریدن (۴۵). جان کسی را گرفتن (اشتباه نشود یا جان گرفتن) (توضیح از مؤلف) (۴۶). جان کلام (۴۷). جان کندن (۴۸). جان گرفتن (۴۹). جانم [= عزیزم] نیز می توان گفت با یکی از معانی جان که از ادات استفهام بود برابر است: «جانم؟ چه فرمودید؟» (۵۰). جانم برایت بگویند (۵۱). جانم را از سر راه که نیاورده ام / مگر جانم را از سر راه برداشته ام؟ (۵۲). جان مولا (۵۳). جانمی (مدخل ارجاعی) (۵۴). جان... (و) جان... اراقم این سطور می افزاید حافظ گویند: ... زینهار ای دوستان جان من و جان شما (۵۵). از جان خود سیر شدن (۵۶). از جان خود گذشتن (۵۷). از جان خود مایه گذاشتن (۵۸). از جان رفتن (مترادف بی جان شدن) (۵۹). از جان کسی دست برداشتن (۶۰). از جان گذشته (۶۱). با جان خود بازی کردن (۶۲). با چه جان کردنی (ناقد گویند: نیز به | با هر جان کندی گویند | ۶۳). به جان آمدن (۶۴). به جان چیزی افتادن (۶۵). به جان شما نباشد به جان... (۶۶). به جان کسی افتادن، به جان کسی انداختن (۶۷). به جان کسی بسته بودن (۶۸). به جان کسی پریدن (= حمله کردن) (۶۹). به جان کسی خوردن (متوجه کسی / بلایی شدن، کسی را آماج قرار دادن: «الهی دردت به جان من بخوردا») (۷۰). به جان کسی کشیدن (۷۱). به جان هم انداختن (۷۲). به هر جان کندی (که) شده / ... (که) باشد [که نگارنده این سطور ناقدانه به آن اشاره کرده بود. لذا حرفش را بی آنکه حذف کرده باشد، پس می گیرد]. (۷۳). تا جان دارم (۷۴). تا جانش در بیاید! (۷۵). میان جان کسی رسیدن (۷۶). یک جان در دو قالب... (فرهنگ فارسی عامیانه، ص ۳۶۱ - ۳۶۹).

ملاحظه می کنید کار چه پنهان و چه ژرفایی دارد؟ چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار. به عنوان یکی از عاشقان زبان فارسی، به پیشگاه استاد نجفی دست مرزاد می گویم و بر دستان خسته اش که این حله را از دل تنیده و از جان بافته است بوسه می زنم. من ماهها این اثر را با فرهنگهای عامیانه دیگر

مقایسه کرده و همواره ناقدانه، و نه ستایشگرانه بی‌مسئولیت و به قصد خودشیرینی، در این کار ژرفکاو کرده‌ام تا این وجیزه را نوشته‌ام. همین است که به چند کمبود یا افتادگی در همین مدخل بلندبالای شکوهمند، اشاره می‌کنم:

۱. جان به جاش کنید | کنند | کار خودش را می‌کند، یا زیر بار فلان کار نمی‌رود | ۲. جان و جوهر ۳. جان (خود) را برداشتن و در رفتن ۴. جانم که شما باشید | قس شماره ۵۰ | ۵. جان بخواه | کیست که بدهد! | ۶. جانست نه مال است که آسان بتوان داد | که البته خروج مقوله‌ای دارد | ۷. جان هر چه | چی مرد است ۸. جان عزیز بودن | در قزوین به کسی گویند که جانش را خیلی دوست دارد در تهران جان دوست بودن گویند. | نیز ← دهخدا | ۹. مگر جانم زیادی کرده است؟ | کمابیش = مگر از جانم سیر شده‌ام؛ قس شماره ۵۵ | ۱۰. جان (خود) را سر دست | کف دست گرفتن ۱۱. جان به سر (مثل زابرا). اتفاقاً دهخدا جان به سر (بودن / شدن / کردن دارد) ۱۲. جانت بی‌بلا (یک عبارت مصطلح دعائی است). ۱۳. از جان و دل | از دل و جان |

□

میزان جوابگویی و کارایی این فرهنگ

زیرمداخلها یا مداخلهای فرعی که زیرمجموعه یک واژه یا مدخل اند در این فرهنگ به طرز مطلقاً بی‌سابقه‌ای قوی و غنی است. برای مثال به مداخلهای دل، چشم و «سر» (که چهل صفحه تمام آنها با این حروف ریز و قطع وزیری و صفحات دوستونی از این فرهنگ را دربرگرفته است) مراجعه کنید. مراجعه چندین هزار باره بنده در طول مدت سه ماه که بیشتر اوقاتم را در بازبینی و ژرفکاوای این فرهنگ گذراندم، نشان داد که فرهنگ فارسی عامیانه از جنبه محور یا زنجیره طولی / جانشینی (paradigmatic) کم و کسرها دارد. یعنی فوئات و افتادگیهایی در جهت طولی که پیشتر هم به آنها اشاره کردیم و لذا از این لحاظ چندان پر واژه‌تر از فرهنگهای مشابه نیست. اما از جنبه محور / زنجیره عرضی یا همنشینی (symtagmatic) که به آن collocation هم می‌گویند) غنا و قوت و سرشاری شایان تحسینی دارد و این بنده این سیل مهار شده‌ی واژگان و تعبیرات و ترکیبات را در هیچ لغتنامه فارسی اعم از عمومی / رسمی که به زبان رسمی / معیار ادبی / عادی، و غیررسمی از جمله فرهنگ‌های عامیانه که در حدود ۴۰ - ۵۰ عنوان داریم ندیده‌ام.

یک بدشانسی در کار و بار فرهنگ‌نویسی همان است که از زاویه‌ای دیگر در گفته سمیوئل جانسون آمده بود. و نمی‌دانم سعدی یا حکیم دیگری هم چیزی شبیه این معنی را گفته است که اگر کسی دهها حسن و یک عیب داشته باشد دشمن همان یکی را می‌بیند (منتقد هم چیزی کم از دشمن ندارد، چنانکه تنها فایده دشمن هم انتقادگری اوست و ما را از عیبه‌ها یا نقصها آگاهانیدن.

زیرا دوستان یا از شدت حسن ظن یا غفلت ناشی از آن، یا مهربانی و محابا و رودریاستی عیبهای ما را ماست مالی می کنند، و مو را از ماست نمی کشند). باری از مقصود دور نیفتیم. داشته عرض می کردم که مراجعه کنندگان فرهنگها اگر فرهنگی صدها بار جوابگو باشد و یک بار نباشد، آن یک بار به نظرشان مهم می آید، یا آن را در بوق و کرنا می دمند، یا فکر می کنند اگر در فرهنگی تعدادی واژه نیامده باشد، آن فرهنگ مثل چوب سفید و علم یزید است و برای لای جزر خوب است. حال آنکه اول از همه، نظر به موجودیهای یک فرهنگ باید داشت. اول بار که فرهنگ انگلیسی - فارسی درست زبانشناس و زبان پژوه و فرهنگ نگار فرزانهام جناب دکتر محمدرضا باطنی از سوی انتشارات فرهنگ معاصر منتشر شد، بعضی از دوستان در مقام ارزیابی یا انتقاد، از فراوانی کمبودها سخن می گفتند. بنده در پاسخشان می گفتم: اولاً به حجم فرهنگ توجه داشته باشید که یک جلد (هزار صفحه) و در قطعی بین رقی و وزیری است. هیچ فرهنگی نیست که از صدتا - بسته به حجمش - هزاران افتادگی نداشته باشد. چنانکه بنده خود در OED (عظیم ترین واژه نامه انگلیسی در ۲۰ مجلد قطع رحلی سلطانی) دهها افتادگی یافته ام. ثانیاً به داشته ها و موجودیها و کارایی و جوابگویی ویژه این فرهنگ فکر کنید که نه هر چه خوب است در بردارد، بلکه هر چه در بردارد خوب است. حالا این حرفها درباره فرهنگ استاد نجفی هم صادق است.

برای آنکه ارزیابی ام از کارایی و میزان جوابگویی این فرهنگ عینی تر و تجربی تر باشد صد واژه از آن را که به شیوه «هر چه پیش آید» = کیف ما اتفق (به قول مصاحب)، یا ((random (ly)) انتخاب شده بود با دو فرهنگ دیگر یعنی فرهنگ لغات عامیانه اثر جمال زاده، و فرهنگ فارسی امروز (اثر جناب غلامحسین صدری افشار و خانمها نسرین و نسترن حکمی سنجیدم. لابد این سؤال برای مؤلف و بسیاری از خوانندگان پیش می آید که چرا با فرهنگ فارسی امروز که فرهنگ عمومی است و طبق فرموده استاد نجفی واژگان عامیانه در فرهنگهای عمومی راه ندارد، سنجیده شده است. بیشتر اشاره کردیم که این قول استاد درباره مهمترین فرهنگهای عمومی / رسمی فارسی (لغتنامه دهخدا و فرهنگ فارسی معین) هم صادق نیست. نیز درباره مهمترین یا بزرگترین واژه نامه های عمومی انگلیسی. حاصل این آزمون هم به طرز شگفت آوری مؤید قول اینجانب است. سیاهه آن صد لغت از این قرار است: فرهنگها را با این ترتیب با نام مؤلفانشان نجفی، جمال زاده، افشار یاد می کنیم. یک فرهنگ دیگر هم در این مقابله شرکت داشت که سهواً از قلم افتاد و بعداً به آمارش اشاره خواهد شد.

۱. آبکی (هر سه دارند) ۲. آقا بالاسر (جمال زاده ندارد). ۳. آلاخون والاخون (هر سه دارند) ۴. از هفت دولت آزاد (هیچکدام ندارند). دهها فرهنگ عمومی و عامیانه هم ندارد.

چندانکه به شک، افتادم و فکر کردم از عامیانه‌های قزوینی است و از محفوظات کودکی من. اما از جمعی تهرانی الاصل پرسیدم و همه خود واژه و معنای آن را تأیید کردند. و در حالی که از جست و جو ناامید بودم آن را در کتاب کوچۀ جناب شاملو یافتم. همچنین با کمال تعجب در فرهنگ استاد نجفی البته زیر «هفت».

۵. اسب عَصَّاری / مثل اسب عَصَّاری (نجفی و جمال‌زاده ندارند. اما افشار دارد).
۶. اصغر ترقه (هیچکدام ندارند. حتی کشتی نوحی چون کتاب کوچه هم ندارد).
۷. باغِ بالا (نجفی دارد. افشار و جمال‌زاده ندارند).
۸. بیغ (فقط جمال‌زاده ندارد).
۹. بی همه چیز (هر سه دارند).
۱۰. پاچه گرفتن (نجفی دارد. جمال‌زاده و افشار ندارند).
۱۱. پیر و پاتال (هر سه دارند).
۱۲. پیشت (صدایی برای رماندن گربه و غیره) (نجفی و افشار دارند. جمال‌زاده ندارد).
۱۳. تق چیزی در آمدن / تق‌کاری را / چیزی را در آوردن (نجفی و افشار دارند. جمال‌زاده ندارد).
۱۴. تیر و تخته (نجفی و جمال‌زاده ندارند. افشار دارد).
۱۵. ثقل (سرد) کردن (همه دارند).
۱۶. چُر زدن (همه دارند).
۱۷. جنفولک / جنگلولک بازی در آوردن (هر سه دارند).
۱۸. جن و بسم‌الله (مثل...) (فقط جمال‌زاده ندارد).
۱۹. چاچول بازی (هر سه دارند).
۲۰. چایمان / چاییدن (هر سه دارند).
۲۱. چُلْمَن (هر سه دارند).
۲۲. حَبِّ کِیْف (هیچکدام ندارند).
۲۳. حنا بندان (فقط جمال‌زاده ندارد).
۲۴. حُقْنَه کردن (تلقین و قبولاندن) (فقط نجفی به این معنی دارد).
۲۵. خاصه خرجی (هر سه دارند).
۲۶. خر حَمَّالی (فقط افشار ندارد).
۲۷۰. خنس فنس (هر سه دارند).
۲۸. دار و ندار (هر سه دارند).

۲۹. دلال / دلالة محبت (فقط جمال زاده ندارد).
۳۰. دم دیدن (فقط جمال زاده ندارد).
۳۱. ذوق کسی را کور کردن (فقط جمال زاده ندارد).
۳۲. راه دادن (به معنای رضایت جنسی) (فقط افشار ندارد).
۳۳. رأی کسی را زدن (فقط جمال زاده ندارد).
۳۴. رج / رج زدن (هر سه دارند).
۳۵. زاق و زوق / زاغ و زوغ / ذاق و ذوق (هر سه دارند).
۳۶. زر ز کردن (هر سه دارند).
۳۷. زن ذلیل (هیچکدام ندارند).
۳۸. سبیل کسی را چرب کردن (هر سه دارند).
۳۹. سر و سِر (فقط نجفی دارد).
۴۰. سماق مکیدن (هر سه دارند).
۴۱. شاخ غول را شکستن (نجفی و افشار دارند اما افشار: شاخ کسی یا چیزی را شکستن)
۴۲. شق القمر کردن (فقط جمال زاده ندارد).
۴۳. شیشکی بستن (هر سه دارند).
۴۴. صبر ایوب (نجفی و جمال زاده ندارند. افشار دارد).
۴۵. صد تا یک قاز / غاز (فقط جمال زاده ندارد).
۴۶. ضرب شست (هر سه دارند).
۴۷. ضعف رفتن (هر سه دارند).
۴۸. طبله کردن (هر سه دارند).
۴۹. طاغوت / طاغوتی (نجفی و جمال زاده ندارند. عذر جمال زاده پذیرفته است. افشار دارد).
۵۰. ظاهر سازی کردن (نجفی و جمال زاده ندارند. افشار دارد).
۵۱. عقل کل (مدعی خود بزرگ بین) (هیچکدام ندارند).
۵۲. علاف (فقط جمال زاده ندارد).
۵۳. علف خرس (فقط جمال زاده ندارد).
۵۴. عوضی (فقط جمال زاده ندارد).
۵۵. غاز چراندن (هر سه دارند).
۵۶. غربتی (فقط جمال زاده ندارد).

۵۷. غلاف کردن (فقط جمال‌زاده ندارد).

۵۸. فال و تماشا (فقط جمال‌زاده ندارد).

۵۹. فکسنی (هر سه دارند).

۶۰. فلک زده (فقط افشار دارد).

۶۱. فیس / فیس و افاده (هر سه دارند).

۶۲. فیل و فنجان (هر سه دارند).

۶۴. قرشمال / قرشمالی (هر سه دارند).

۶۵. قر و قر (هر سه دارند).

۶۶. قوز بالا قوز (هر سه دارند).

۶۷. کاسه و کوزه را سر کسی شکستن (هر سه دارند).

۶۸. کرمکی (هر سه دارند).

۶۹. ککش گزیدن / نگزیدن (هر سه دارند).

۷۰. کله‌گنده (هر سه دارند).

۷۱. کیف کردن (هر سه دارند).

۷۲. گاوتنه من شیر (هر سه دارند).

۷۴. گر گرفتن (هر سه دارند).

۷۵. گیر دادن (بهانه‌تراشی) (هر سه دارند).

۷۶. لاس زدن (هر سه دارند).

۷۷. لال‌مانی (فقط جمال‌زاده ندارد).

۷۸. لج و لجبازی (هر سه دارند).

۷۹. لش‌بازی (فقط نجفی ندارد).

۸۰. مجیزگویی (هر سه دارند).

۸۱. مشت / مشت / مشدی (هر سه دارند).

۸۲. مَشَنگ (هیچکدام ندارند).

۸۳. موس‌موس (فقط افشار ندارد).

۸۴. نقره‌داغ (فقط افشار ندارد).

۸۵. نوچ (هر سه دارند).

۸۶. نوچه (هر سه دارند).

۸۷. وِزاجی (هر سه دارند).

۸۸. وروجک (فقط جمالزاده ندارد).
 ۸۹. همه فن حریف (فقط جمالزاده ندارد).
 ۹۰. هوچیگری (هر سه دارند).
 ۹۱. هندوانه زیر بغل کسی دادن (فقط جمالزاده ندارد).
 ۹۲. هوار (هر سه دارند).
 ۹۳. هشلهف (هر سه دارند).
 ۹۴. همدل / همدل زدن (فقط نجفی ندارد).
 ۹۵. همیشه خدا (فقط نجفی دارد).
 ۹۶. یاجوج و ماجوج (هیچکدام ندارد).
 ۹۷. یخ در بهشت (فقط جمالزاده ندارد).
 ۹۸. یكدنده (هر سه دارند).
 ۹۹. يك كاسه (هر سه دارند).
 ۱۰۰. یگه بزن (هر سه دارند).

یک نکته مهم از قلم افتاده که در این آمارگیری سهواً ناگفته ماند این است که فرهنگ عامیانه معاصر تألیف دکتر ثروت و دکتر انزابی نژاد هم چهارمین فرهنگ مرجع / مورد مراجعه ما بود که نتیجه گیری اش به خاطر مسامحه نگارنده قدری تقریبی است. و به شرح زیر است. مگر همان پژوهشگر قهرمان غیبی به ما یاری برساند. نداشته‌ها: حدوداً ۱۵ تا ۱۶ تاست.
 سرجمع و نتیجه گیری

نداشته‌های فرهنگ استاد نجفی: ۱۴؛ یعنی ۸۶ درصد از نمونه‌ها را دارد. نداشته‌های فرهنگ جناب افشار: ۱۶؛ یعنی ۸۴ درصد از نمونه‌ها را دارد. نداشته‌های فرهنگ شادروان جمالزاده: ۴۳؛ یعنی ۵۷ درصد از نمونه‌ها را دارد.
 □ اما چون با این کژ و فر و ژست علمایی گرفتن دیدم که بینی و بین‌الله، دلم آب نخورده، و شک به دلم و رقابت بین فرهنگ عامیانه و تخصصی استاد نجفی و فرهنگ عمومی استاد صدری افشار (و نیز دکتر ثروت و دکتر انزابی نژاد) خیلی فشرده و تنگاتنگ است، برای روشن تر شدن مسأله با یک نمونه برداری و آمارگیری به همان شیوه و این بار ۵۰ واژه را بازبینی کردم. برای آنکه خوانندگان بیش از پیش خسته نشوند، از آمارگیری دوم فقط نتیجه‌ها را یاد می‌کنم. دریغاً که هیچ شورای نگهبانی هم برای تأیید یا ابطال نتیجه انتخابات نداشتیم. اعتقادی بنما و بگذر بهر خدا. حاصل آنکه از این ۵۰ واژه که به همان شیوه هر چه پیش آیدی از میان همه حروف الفبای دو فرهنگ فینالیست (پایان‌کوش؟) اثر استاد نجفی استاد افشار بازبینی شد،

نداشته‌های فرهنگ فارسی عامیانه ۷ فقره، و نداشته‌های فرهنگ فارسی امروز ۱۱ تا بود.

□

سخن آخر

در این فرهنگ گرانسنگ بی نظیر در جنب اینهمه مزایا، و نظم و انتظام و انسجام شگفت‌آور و آموزشگر که از این پس سرمشق اعلائی برای همه فرهنگ‌نگاران فارسی (یک زبانه؛ یا حتی دو زبانه) خواهد بود، و تدوین و طبعش از افتخارات فرهنگی عصر ماست، در جنب آنهمه مزایا و امتیازات که فقط نیمی از آنها را به شیوه‌ای شکسته - بسته و قلم‌انداز یاد کردیم، و باید پژوهندگان و کارآموزان خطه فرهنگ‌نگاری بقیه‌السیف آنها را بازجویند و بازگویند، طبعاً و طبق عادت و طاقت و طبیعت بشری سهو و خطاهایی بس اندک‌شمار هم راه یافته است که برای دفع چشم، به سه فقره اشاره می‌کنیم.

۱) در ذیل مدخل «خرمن»، «خرمن (را) به باد دادن» آمده است. یعنی با همان معنای حقیقی آن که کاری، از کارهای کشاورزی سنتی است و هر دو مثالی هم که نقل کرده‌اند مؤید این حرف است. حال آنکه این تعبیر هم کهن است هم غیر عامیانه، حداکثر اینکه فقط اصطلاحی است. باید به جای آن «خرمن کهنه (به) باد دادن» می‌آمد که مجازی است به معنای گله‌گزاران و حرفهای صد تا یک غاز و درد دل و گله‌گزاریهای فراموش شده و مکرر در مکرر گفته شده را زنده کردن (ص ۵۴۸).

۲) مدخلی تحت عنوان «انال‌الحق» (در ص ۸۷) آمده است و زیر آن ترکیب «انال‌الحق زدن» کنایه از فریاد و فغان کردن معنی شده است که بسیار عجیب است، ولی گویا مؤلف فرزانه تحت تأثیر تنها منبع خود بوده و آن تعریف را از این مثال بیرون کشیده: «یک نُکِ سنجاق... تیغ کف پایت رفته بود... تا صبح انال‌الحق می‌زدی، نمی‌گذاشتی دست به طرفش اشاره بکنند». (شکر تلخ، ص ۳۰۰). از استاد نجفی استدعا دارم در این باره به نحوی روشنگری فرمایند.

۳) در مدخل «ابوالبشر» این کلمه چنین معنی شده است: «آدمیزاد، بنی آدم». که به هیچ وجه درست نیست. ابوالبشر یعنی پدر آدمیان / انسانها و صفت یا کنیه حضرت آدم است که به او صفی‌الله، و ابوالبشر هم می‌گویند. اما گویا مثال تک منبع، مؤلف فرزانه و سرور دانشور ما را به خطا افکنده است. مثال این است: «با چشمانی آتشین... حرکت هر تنابنده ابوالبشری را که از کوچه می‌گذرد زیر نظر دارد.» (هیچکاک، ص ۱۰۲). می‌توان حدس زد که مرانویسنده «بنی بشر» [= انسان(ها)] بوده است. و آن را با ابوالبشر که فقط به یک تن و آن هم به «بابا آدم» اطلاق می‌شود، اشتباه کرده است.

□

و اما آخرین سخن. در تاریخ هزارساله فرهنگ‌نگاری فارسی از لغت فرس اسدی طوسی قرن پنجم هجری، در میان بیش از دویست فرهنگ رسمی و چهل - پنجاه فرهنگ غیررسمی [مسامحتاً عامیانه] تاکنون شاید فقط دو سه اثر می‌توان یافت که از نظر صلابت و ظرافت ساختار و سنجیدگی و دقت و صحت و پرفایده‌گی و خوش‌نگاری و خوشخوانی و فایده‌رسانی و ره‌آموزی و مشکل‌گشایی و خوش‌تدوینی با این اثر سترگ پهلو بزند. و این اثر در زمینه فرهنگ عامیانه، از نظر نظم صورت و محتوا و روشمندی بی‌همتاست.

با درود و شادباشی از ژرفای دل به جناب استاد نجفی، به عرصه آمدن این دستاورد دیرباب و گنج بیش‌بها را به همه فرهنگیان و فرهیختگان و فارسی‌زبانان و فارسی‌دوستان ایران و جهان و جهان‌ایران‌شناسی تبریک می‌گویم، و با دو رباعی ناقابل که برای ایشان سروده‌ام، این نقد و نظر درازدامن را به پایان می‌برم و از طول و اطاله کلام از همه خوانندگان شکیبا، عذر می‌خواهم. آن دو رباعی این است.

ای ماده و صورت کار تو دُرُست از خویش کشیده‌ای در این کار تو رُست
جمله متشابهات کارت محکم شل نیست به کار تو مگر مدخل «سست»

*

ده سال تلاش خسته‌جان کرد تو را گرچه زر نابی امتحان کرد تو را
غافل ز زمانه، از زمان رفته فرا این کار ز جاودانگان کرد تو را

تهران، تیرماه ۱۳۷۹

یادداشتها

- ۱- لغتنامه دهخدا، جلد مقدمه، ص ۴۰۴.
- ۲- فرهنگ عامیانه، تألیف یوسف رحمتی (تهران، ۱۳۲۹ ش)، مقدمه شادروان سعید نفیسی، ص ۳-۴.
- ۳- پیشین، مقدمه، ص ۱.
- ۴- فرهنگ لغات عامیانه. تألیف سیدمحمدعلی جمال‌زاده، به کوشش محمدجعفر محجوب، (تهران، انتشارات فرهنگ ایران زمین).
- ۵- پیشین، ص ۱۰۱.
- ۶- آن سیاهه، که البته از نامه اعمال بنده کمتر سیاه است از این قرار است:
تسمه، و سمه‌جوش، قناره، شمد، خوشگل، شولا، قوری، استکان، کفنگ، سوزنی، بازفتن، چیت، دبه، قاتمه، جتول، شوشکه، سورچی، قابلمه، قشو، قشه گذاشتن، قنطاق، قندره، قیقاچ، مردنگی، توبره، تفت، قیطان، جنده، بلغور، حوله، فلک، قمچی، قمقمه، قناره، فناس، گزلیک، ریزه (ریزه در و پنجره) لوده، چلووار، کتری، سمنو، چُل،

اشکنه، خاکینه، کته، قدیغه [قطیغه؟]، انبر، نیمرو، زاغه، قزتققلی، شیرقلاب، کیف، نرده، تجیر، آکونک، ماهوت، چکمه، نعلبکی، تعلیمی، قذاره، قمه، سگک، قشو کردن، بزک کردن، جوال، ماسوره، هزه، تیماج، تنبوشه. فرهنگ لغات عامیانه، تألیف سیدمحمدعلی جمالزاده، به کوشش محمدجعفر محجوب، مقدمه، ص ۱۰۱.

۷- نگارنده این سطور با اذعان به ارج و اهمیت و ارزش این فرهنگ، نقد مثبتی بر آن نوشته است که ابتدا در نشریه گلستان، منتشر و از سوی شورای گسترش زبان و ادب فارسی در آمریکای شمالی، که دفتر آن در نیویورک است، به طبع رسیده، سپس در کتاب فرصت سز حیات اثر این بنده، از سوی نشر قطره در اردیبهشت ۱۳۷۹ همزمان با برگزاری سیزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، تجدید طبع یافته است.

۸- پیشگفتار پربار این فرهنگ پس از سرآغاز در گفتار نخست به مسأله دسته‌بندی مثل‌های فارسی و روش‌های ضبط مثل پرداخته است [که لزوماً نه حرف آغازین بلکه حرف کلیدی Key word، و به تعبیر و در عملکرد استاد نجفی «کلمه اصلی»، مبنای درج واژگان است]. در گفتار دوم نقد و بررسی کتاب‌های مثل مأخذ (همان ۸ اثر به پنج‌تای آنها در متن مقاله اشاره شد و سه‌تای دیگر عبارتند از ۶) فرهنگ عوام اثر امیرقلی امینی (۷) داستان‌های امثال، نگارش مؤلف پیشین، آقای امیرقلی امینی (۸) ضرب‌المثل‌های فارسی و انگلیسی، اثر شادروان سلیمان حمیم پیشتاز فرهنگ‌نگاری انگلیسی - فارسی - انگلیسی در ایران.

انصاف را باید گفت که مقدمه ۵۴ صفحه‌ای مؤلف علمی تخصصی و پربار است. و مؤلف متن فرهنگ را به هشت بخش تقسیم کرده است: (۱) مثل‌ها (۲) تعبیرهای مثل (۳) اصطلاحات مثل‌گونه (۴) تشبیهات مثل‌گونه (۵) مثل‌های گفت‌وگویی (۶) مثل‌های منظوم (۷) مثل‌های عربی (رایج در فارسی) (۸) مثل‌های داستان‌دار غیر از مقدمه استاد نجفی در آغاز فرهنگ فارسی عامیانه، در میان تمام فرهنگ‌ها که به آنها اشاره کردیم یا به دلیلی اشاره نکردیم، هیچ کدام این نظم و برخورد و برداشت و شیوه و روش و عملکرد علمی را ندارد.

اما به دو نکته غریب هم باید اشاره کنیم. نخست این عبارت شگفت‌آور: «کلیه حقوق این فرهنگ برای مؤلف محفوظ است [مؤلف واقعی که آن هشت مرحومی هستند که آقای ابریشمی سراب‌های فرهنگ کم حجم (حدوداً ۲۵۰ صفحه‌ای) خود را از آنان برگرفته و خوشبختانه نام آنها را در آخر هر مثل یاد کرده تا گواه عاشق صادق در آستین باشد] هرگونه نقل و اقتباس مثل‌ها و معادل‌های متن و فرهنگ یا توضیحات مربوط به آنها بدون اجازه کتبی مؤلف ممنوع است». (۱) اولین ضرر این حکم و تحکم نامتعارف به خود مؤلف می‌رسد؛ چرا که فی‌المثل بنده در اینجا نمی‌توانم بدون اذن ایشان که احتیاطاً هم باید تصدیق امضا شده باشد، چیزی از دُر و غرر فرهنگشان نقل کنم. (۲) این امثال و حکم، ملک مشاع زبان فارسی است، و ایشان، خدا رحم کرده است که فقط خوشه‌چین بوده‌اند. این مثل‌ها متعلق به مردم ناشناس باذوقی است که تخم طلا یا دو زرده گذاشته‌اند و نام نامی خود را هم در اغلب موارد، در ذیل کلام الملوک خود نهاده‌اند، نه میوه‌چینانی که شراب‌های کهن را در جام‌های نو می‌ریزند، و شکار در مرغانی می‌کنند. معلم‌های بدآموز و ساده دل ما را بگو که به ما تلقین می‌کردند که دانش، بینش و بلندنظری و شرح صدر و وسعت مشرب و ایثار و فلان - بهمان اخلاق و اخلاقیات حسنه به بار می‌آورد. (۴)

مثلهای مندرج در منابع هشتگانه این «گزیده» که متعلق به هشت فرهنگ‌نگار معروف و معتبر است، و طبعاً چون در کتابشان آورده‌اند طبق منطلق آقای ابریشمی متعلق به خودشان است، پس چگونه به ایشان ارث آن هم ارث بلا‌توریت رسیده است؟ ایشان چگونه این املاک یا اموال مشاع را مفروز کرده و به نام خود سند مالکیت گرفته‌اند؟

گفتنی است که این مؤلف کوشا و کاردان - که بینی و بین‌الله برخوردارم این سطور هم با مقدمه و روش علمی ایشان منصفانه بود و بخلی در یاد کردن محسنات آن نداشتیم - مهمترین واژه فنی انگلیسی را که درست در حیطه تخصصشان است و به معنای «مثل‌شناسی» یا «مثل‌پژوهی» است، کراراً هم در متن کتاب (ها) و هم روی جلد کتاب مثل‌شناسی با غلط / غلط املائی آورده‌اند و چون بارها به همین گونه و همین شکل نادرست آورده‌اند احتمال غلط چاپی بودن منتفی است. باری در عالم فرهنگ‌نگاری دو کلمه کم بسامد اما مهم و راهبردی وجود دارد که یکی از آنها به گفته و طبق املائی ایشان *pareminology* [به معنای مثل‌شناسی است. و طبعاً چنانکه خود مؤلف آورده است *paremiologist* یعنی مثل‌شناس. واژه دیگری باز به گفته و نوشته او *paremiography* = مثل‌نگاری، و تکمله‌اش به تصریح مؤلف *paremiographer* = مثل‌نگار است] این اصطلاحات با همین املاها در کتاب فرهنگ نوین گزیده مثل‌های فارسی، ص ۵۱ آمده است نیز در کتابهای دیگر مؤلف از جمله کتاب مثل‌شناسی و مثل‌نگاری (تهران، انتشارات زیور، ۱۳۷۷) که صفحه عنوان انگلیسی آن از این قرار است:

Paremiology and Paremiography of Persian Proverb

عرض می‌شود که در تمامی این موارد از املائی کلمات اصلی یعنی کلمات

Paremiography / pher , ' Paremiology / logist

در ردیف و ترتیب حروف، بین «۴» که سومین حرف این کلمات است و «۳» که در صورت فعلی چهارمین حرف این کلمات طبق املائی مؤلف است، یک «۵» حذف شده است، یعنی املائی این کلمات طبق ضبط منابع عام و خاصی که یاد خواهم کرد از این قرار است:

Paroemiology / paroemiologist

و همچنین:

Paroemiography / paroemiography

و جای شگفتی است که مؤلف فاضل و دقیق این کتابها که تاکنون پنج کتاب در همین زمینه یعنی مثل‌شناسی و مثل‌نگاری منتشر کرده‌اند، به این افتادگی و اشتباه املائی توجه نداشته‌اند. به قول مثل‌شناسان و مثل‌نگاران «قدیکبوالجواد» (اسب تیزتک نازی هم گاهی سکندری می‌خورد). اما منبع و مدرک‌های معتبر یعنی واژه‌نامه‌های عام و تخصصی طراز اولی که مرجع بنده در این تصحیح املا بوده‌اند، عبارتند از O E D (چاپ دوم در ۲۰ جلد)، و کوتاهه دو جلدی آن، و فرهنگ و بستر بزرگ (اعم از ۳ جلدی یا یک جلدی بزرگ). و این منبع خاص اندر خاص که فرهنگ‌نویسی است:

Dictionary of Lexicography. by R. R. Hartman and Gregory James (London and New York, Routledge, 1998).

۹- مندرج در فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی، انگلیسی - فارسی. گردآوری و تدوین ماری بریجانیان. ویراسته بهاء‌الدین خرمشاهی (تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۳).

Longman Language Activator, 1997, "language".

10- *The Oxford Companion to the English Language*. Edited by Tom McArthur. Oxford, New York, Oxford University Press, 1992) "slang".

۱۱- گوینده این سخنان نغز و پرمغز اریک پارتریج (۱۸۹۴ - ۱۹۷۹) Eric Partridge فرهنگ‌نگار نیوزیلندی صاحب یکی از عظیم‌ترین و پرآوازه‌ترین فرهنگ‌های عامیانه انگلیسی. برای تفصیل ← منبع شماره ۱۰ در این یادداشتها. اما منبع نقل دیوید کریستال، که ما از آن ترجمه کردیم، کتاب ارزشمند زیر است:

The Cambridge Encyclopedia of Language. by David Crystal (Cambridge, Cambridge University Press, 198) 7. P. 53.

۱۲- کتاب‌التعریفات. للجرجانی، علی بن محمد بن علی (۷۴۰ - ۸۱۶ هـ). حقه و قدمه و وضع فهارسه ابراهیم الابیاری. (بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۵ هـ / ۱۹۸۵ م). نیز در مقدمه فرهنگ جبهه (دفترهای اصطلاحات و تعبیرات) بحث روشنگری در این باب آمده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نشر قطره منتشر کرد **گزیده قصاید عراقی** دکتر محمود طباطبایی

نشر قطره منتشر می‌کند **مثنوی معنوی** براساس نسخه نیکلسن

نشر قطره منتشر می‌کند **دل‌شدگان** سمیرا بهرامی